[illegible]

۱

تا بکی ای متاع وقت را از کف نداده [illegible] که دامن فرصتی بدست می‌آید [illegible] در شاهراه حصول مطلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلد برین [illegible]
هشت روضه [illegible]
[illegible]
[illegible] روضه [illegible] روضه
گلهای رنگارنگ [illegible] پادشاهان [illegible]
سلاطین جنت مکین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روضه [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] گلهای رنگارنگ [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] **حدیقهٔ اولی** از حدایق [illegible] روضه [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] **حدیقهٔ ثانیه** در بیان وقایع [illegible]
[illegible]
[illegible] **حدیقهٔ ثالثه** در وقایع [illegible]

بعد از انتقال خاقان جنت مکان به روضهٔ رضوان و بهشت جاویدان [illegible] کیفیت حال شاهزادگان عالیشان والاتبار کوکب اقبال شاهزادهٔ

مظفر لوا اسمعیل میرزا حدیقهٔ رابعه در ذکر سلطنت و پادشاهی خاقان خاقان نشان کامکار [illegible] مدت سلطنت

پاینده [illegible] فلک اقتدار مطلع خورشید سپهر گیتی ستان مشرق انوار آفتاب سلطنت جهانبانی پادشاه والاجاه معدلت پناه

سلطان محمد پادشاه حدیقهٔ خامسه در چمن آرای گلستان همیشه بهار سلطنت مصون [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

حدیقهٔ سادسه [illegible]

[illegible]

حدیقهٔ سابعه [illegible]

[illegible]

شاه اسمعیل ماضی [illegible]

شاه طهماسب [illegible]

سلطان محمد پادشاه [illegible] شاه عباس [illegible]

[illegible] شاه صفی [illegible]

شاه عباس ثانی بهادر خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیقهٔ ثامنه [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هدایت قطب الاولیاء. و الآن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن شیخ صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ
بن عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم
ابوالقاسم بن حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه و علی آبائه الطاهرین التحیة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هوهو الخواص [illegible]

[illegible] محمد الحافظ [illegible]

[illegible] صلاح الدین رشید [illegible]

[illegible]

[illegible] رسانیدند و منتسبان آن دودمان [illegible] مشغول گردید [illegible] قدسی [illegible]

[illegible] بر مسند ارشاد متمکن بود [illegible] هدایت [illegible]

[illegible] ارشاد و هدایت [illegible] جلایل [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] صفی الحق والحقیقة والدین [illegible] آن جناب [illegible]

[illegible] شیخ صالح بجای پدر نشست و چون این خلف صالح قایم مقام پدر گردید [illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] هدایت [illegible]

[illegible] شیخ امین الدین جبرئیل بجای پدر [illegible]

[illegible] ارشاد متمکن [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] و هدایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابشان [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] روشنان عالم بالا

[illegible]

[illegible] گفتار دوم در ذکر شمه از مناقب آن آفتاب معرفت آگاهی شیخ صفی الدین اسحق [illegible]

[illegible]

[illegible] هدایت

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

وچون آن کلاه را بر سر میکذارد آن نور مستور میکردد و [illegible] آن آفتاب انوار از سرش طالع میکردد بعد از بیدار شدن
صورت واقعه را با پیر طریقت خود شیخ زاهد [illegible] بکذارد آن پیر دانا آکاه چنین تعبیر آن خواب فرمود که آن شیخ و کذا
ملک بعلامت ظهور [illegible] صاحب دولت از صلب تو [illegible] آفتاب بعلامت همایون از مشرق جهان ستان طالع کردد در جمیع
تخت سلطنت [illegible] پادشاهی [illegible] شعشعه [illegible] کاینات از
مشرق و مغرب عالم را [illegible] شیخ جهانکشا [illegible]
[illegible] بکتساب [illegible] کمالات صوری و معنوی [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] سلسله [illegible]
مرشد کامل [illegible] معاشرت [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] شیخ نجیب الدین [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] صلاح الدین [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
شاهی [illegible]
[illegible] شیخ نجیب الدین [illegible] شیخ عبد الله [illegible]
[illegible] صلاح الدین [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] شیخ مصلح الدین سعدی [illegible] سالکان [illegible]
صحبت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] علم تفسیر و حدیث [illegible]
[illegible] تفسیر و حدیث [illegible] ولایت آن حضرت [illegible] مرشد کامل [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] ملاقات آن [illegible]
[illegible]
[illegible] مکاشفات [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم زاهد [illegible] خلوت [illegible] آن حضرت
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] شاهی [illegible]

کذارید

کذرانید از شیخ کرام ابو محمد بن ابراهیم [illegible] شیخ جلیل [illegible]
از توابع کیلان بسجاده ارشاد [illegible] شوق ملاقات شیخ زاهد آن جناب را چنان [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] سالکان [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
خلوت [illegible] ملاقات [illegible] آن حضرت [illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] طالبان [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] شیخ زاهد [illegible]
وچون آن سال [illegible] کرامت [illegible] ملاقات شیخ زاهد [illegible] خلوت [illegible] معارف [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] خلوت [illegible] ارشاد آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ زاهد
[illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible] طریقت [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] شیخ زاهد [illegible] ارشاد
[illegible] آن حضرت
[illegible] شیخ زاهد [illegible] ارشاد و سجاده [illegible]
سلطان [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ صفی الدین [illegible]
[illegible] ارشاد [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ارشاد و سجاده [illegible] مقام [illegible]
هدایت [illegible] سلسله [illegible]
شیخ [illegible] شیخ صفی الدین [illegible] سالکان [illegible]

هدایت داً بتقصیر و عنایت او داو اکنون من از نیابت الارشاد دبشهر والهمیان خاطر شما چنان ساختم که حقیقت امر بر شما ظاهر شود انگاه ارشاد بر سید
که خلوت جمال الدین علی کجاست گفت بخلوت شما اتصال دارد باز سؤال نمود که خلوت صفی الدین در کدام مکان است جواب داد که در کار [illegible]
در موضعی واقع است که از انجا تا انجا [illegible] [illegible] شیخ [illegible] که هر [illegible] آواز [illegible] تا بر شما ظاهر گردد که کدام [illegible] [illegible]
پسر خود جمال الدین علی را با آواز بلند [illegible] [illegible] انگاه [illegible] شاهد کرامات و آواز [illegible] آن جناب [illegible]
شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بود [illegible] که در خلوت گفت [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن کاشف اسرار پنهان بوده و مؤلف کتاب صفوة الصفا روایت کرده که در ولایت اردبیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

شیخ خواجه علی [illegible]

[illegible]

امیر تیمور اتفاق ملاقات اتفاق افتاده بود [illegible] در وقتی که بعزم یورش خراسان از جیحون عبور نمود تا زیارت [illegible]

[illegible]

مشغول اطراف بیت الحرام [illegible]

[illegible]

بکند اطاعت و انقیاد فرزندان جنید و حالت [illegible] سلطان جنید [illegible] از شرایط [illegible] و لوازم [illegible]

[illegible] سلطان جنید بلوازم [illegible]

[illegible] سلطان جنید [illegible]

[illegible]

امان یافت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر احوال خیر اشتمال سلطان [illegible] پادشاه و وقوع شهادت آن والاجاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... لاجرم بحکم ضرورت زبان ... آن آفتاب عالم‌تاب ... [illegible]

... ممالک ایران ... سلطان یعقوب ... میرزا یوسف ... حسن پادشاه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر گذشتن شهریار خصم افکن و خاقان صف شکن از بحر پر شور و شر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فتح قلعه فرزندکوه

[illegible]

ذکر فتح قلعه [illegible] حسین کیا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر لشکر کشیدن شهریار تاجور بسر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۴

بعسکر ظفر نشان رسانید و کیفیت آن فتح نامدار [illegible]

[illegible]

القصه چون [illegible]

[illegible]

ذکر لشکر کشیدن شهریار [illegible] بصوب دار السلام بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۶

آغاز داستان فتح خراسان و بیان محاربهٔ خاقان جهانستان با شیبک خان اوزبک

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

... ذکر فتح جنگ سلطانی و ظفر ... بر جهان ...

مظفر ... بخت آرای ... جهانستانی و کشته شدن شیبک خان شیبانی ... اقلیم ستان ... جهان ...

[illegible]

نظم

[illegible]

تیر و سامان پیشکش و ساوری ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیع مسکون بیمن وفا باب سید و سلطنت اوزبک از قدیم لشکر ظفر پناه جهت [illegible] رسید که تیمور سلطان بن شیبک خان که بعد از قتل پدر بر تخت
سلطنت سمرقند متمکن بود و عبید خان برادر زاده وی که در بخارا حکومت می نمود و جانی بیک سلطان که بولایت کرمینه و توابع والی بود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر وصول امیر نجم ثانی بماوراء النهر و محاربه نمودن با عبید خان و بیان چشم زخمی که روی نمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر فرستادن خاقان کامجو نور علی خلیفه روملو را بدیار روم و بیان اسبابی که باعث شد بر خرابی آن مرز و بوم

[illegible]

[illegible]

ذکر توجه خاقان سکندرشان نوبت ثانی بصوب خراسان بدفع عبیدخان

[illegible]

تیمور سلطان ابوالقاسم بخشی که از عهد سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا تا آن زمان در سلک امرای عالیشان منتظم [illegible]

[illegible]

سای [illegible] آنحضرت ابوالفتح [illegible] آن [illegible]

ذکر مخالفت سید سلیمان بن سلطان محمد با خاقان بحر و بر و شهریار هفت کشور و وقایعی که در آن اوان بر منصه ظهور جلوه گر گشت

[illegible] سید سلیمان بن سلطان محمد [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] سید سلیمان [illegible] نظم [illegible]

[illegible]

ذکر محاربه خاقان سکندر شان با سلطان سلیم خواندگار روم [illegible]

[illegible]

انفتاح یافته بهم در افتادند و فتنه عظیم ... سلطان مراد ... بن ایلدرم بایزید مطابق ... سلطنت مملکت روم ...

[illegible]

[illegible]

مانند سنان پاشا و مصطفی پاشا [illegible] به پیقلو چاوش و فرهاد پاشا و ابراهیم پاشا و علی بیک ذوالقدر و علی [illegible]
بیک استحکام داده [illegible] کرده میان [illegible] دستان و سلم [illegible]
[illegible] فرمان داد که [illegible] لشکر [illegible] شده بکار خود مشغول باشند [illegible]
[illegible] بجمعی امرای نامدار مثل [illegible] خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و [illegible] حسین بیک [illegible]
[illegible] استاجلو [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

بارها [illegible] شود [illegible] آنکه [illegible]
[illegible]

۷

[illegible]

همراه کردند آن پادشاه جهان تیغ ظفر پیکر شهریار جهان [illegible] ایشان [illegible] خود را بآن قلعه رسانیدند بعضی آنرا [illegible]
رسانیده [illegible] خاقان جهان [illegible] و عطفهای [illegible] استوار کرده [illegible]
شهر را [illegible] و در [illegible] شمشیر [illegible] که بعضی در آن [illegible]
جان [illegible] ایشان چند هزار [illegible] و قتل [illegible] و [illegible] مرکب [illegible]
بجانب دیگر [illegible] آن [illegible] ایشان [illegible] پیش کرده [illegible]
[illegible] آن زمان که [illegible] تیغ [illegible] آن وقت [illegible]
[illegible] شهر [illegible] سرداران عسکر [illegible]
کرده [illegible] سپاه [illegible] شد [illegible] در [illegible] لشکر ظفر [illegible]
بعد [illegible] لشکر ظفر شعار [illegible] طریق [illegible] بیک [illegible]
لشکر ظفر [illegible] ساخت [illegible] دولت [illegible] آن [illegible] اطراف [illegible]
تیغ [illegible] آن [illegible] ظفر [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] هلاک [illegible] ایشان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] قتل [illegible] معرکه [illegible] شهریار [illegible]
آنحضرت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] آنحضرت [illegible]
سال [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر ظفر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] پادشاه [illegible]
سلطان [illegible] ظفر شعار [illegible] آنحضرت [illegible] سلطان سلیم
[illegible] ایشان [illegible] خاقان جهان
[illegible] لشکر ظفر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لشکر سلطان سلیم [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] لشکر ظفر [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible] لشکر ظفر [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible]
معرکه [illegible]
[illegible]

القصه

القصه بعد از انقضای [illegible] بتبریز [illegible] آمدند لشکر ظفر [illegible] سلطان سلیم
از آنجا بتبریز آمده [illegible] پادشاه [illegible] حسن پادشاه [illegible]
پادشاه [illegible] السلطان ابن السلطان ابو المظفر [illegible] خان [illegible]
خطبه [illegible] سلطان سلیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شربت شهادت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان سلیم [illegible] تبریز [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] شعبان [illegible]
آن سال [illegible] ذکر [illegible] ملازمان آستان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بیان [illegible] چون [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین اصفهانی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن منصب [illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
تبریز [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] امارت [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شهریار [illegible]
لشکر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر تفویض سلطنت ملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

وکوه سلیمان کوه نشینانند سر آن نهاده سر را بآستان جلالت پاشا رسانیدند عثمانیان مجروح و محظوظ پیک ... و از منظور نظر عاطفت
جانشین خلیل سلطان گردانید دیگر از وقایع سال مذکور آمدن سلطان سلیم بسر قلعه کماخ و تسخیر آن حصار استوار و استیصال
علاء الدوله ذوالقدر است مفصل این مجمل آنکه چون سلطان سلیم عازم تسخیر قلعه کماخ گردید لشکر آن دیار ...
که بعنوان شهریار آن ... قلعه ... معطی و ملاقات ... شرف ... جلال ... عازم درگاه
پادشاه ... کردید ... خود را ... بحفظ محافظت قلعه مامور گردانید و چون سلطان روم
با سپاه قضا هجوم ... قلعه معلوم ... تفنگچیان قلعه ... فرستاده پیغام داد که ... لشکر ظفر اثر قیصر ...
بلا کرده ... محافظت ...
تا ما ... اطاعت ...
تمام ... قلعه ...
ماینکان ... پادشاه ...
بدشمنان ...
باقی ...
... حصار ...
بعد ... قلعه ...
کرد ... بعد از تسخیر حصار آن ...
نوبت ...
بهمراه ...
سلطان سلیم قلعه کماخ را ... لشکر بر سر علاء الدوله ذوالقدر ...
بجلد ... سلطان مصر ... قیصر ...
جوانان ... ایشان ...
بکشد ... ایلچیان ... سلطان قانصوه پادشاه مصر ...
... سلطان روم ... ایلچیان ایشان
... ایلچیان مصر ...
...
... قیصر روم و سلطان ...
... علاء الدوله ذوالقدر ... علاء الدوله ...
...
... سلطان سلیم ... پاشا ...

... بآن ... سلیمان بیک ... لشکر ذوالقدر ...
قیصر ...
رکاب علاء الدوله ... سنان پاشا سر آن نهاده ...
قیصر ... سلطان روم ...
قیصر ...
... سلطان سلیم ...
...
... پادشاه ...
... سلطان قانصوه پادشاه مصر ...
... دیگر از وقایع این سال ... سلطان ...
...
... سلطان ... قانصوه پادشاه مصر و شام ... علاء الدوله ذوالقدر ...
... علاء الدوله ...
...
... سلطان سلیم ...
... قیصر ... سلطان ...
...
... سلطان ...
...
... سلطان ملقب گردید دیگر از وقایع سال ...
...
...
... همچنین ... سلطان سلیم ...
...
...
...
...
... دیگر ...

عزیمت مصر و کوچ جهان ساخت و بعد از ورود به دار الملک آن دیار شهریار جدید مصر مخبر دار شده با لشکری بیرون از اندازه

[illegible]

[illegible]

وقایعی که در خلال این احوال در خراسان روی نمود محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

هرات [illegible]

[illegible] بیان محاربه [illegible] با شاهزادگان [illegible]

که در خلال آن احوال روی داد [illegible]

[illegible]

رسانیدند پادشاه خطابخش جرم پوش جرایم [illegible] را بزلال عفو و احسان شسته [illegible] کرده ازانچه گذشته بود فراموش نمود
و تا یکبار خاطر [illegible] بعنایت عفو و الطاف پادشاه خورشید کلاه مطمئن گردد فرمان قضا امضا عز اصدار یافت که میرزا شاه حسین
اصفهانی و امیر جلال الدین محمد که بمناصب [illegible] وکالت و صدارت سرافراز بودند به شیروان شتافته [illegible] خاقان
سکندرشان را [illegible] شیروان رسانند و ایشان بحسب فرمان بآیینی که در خور شان ایشان بود بخدمت [illegible] قیام نموده [illegible]
[illegible] بعفو خاطر [illegible] مطمئن [illegible] دولت [illegible] شروط و لوازم [illegible] شرایط
[illegible] بتقدیم رسانیدند و چون [illegible] شهریار جهان [illegible] سلسله [illegible]
عزم [illegible] پیشکش [illegible] و [illegible] و شترات [illegible] نسوقات
شایسته [illegible] بآستان [illegible] آنکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بعد چون حکم [illegible] بآستان اقبال [illegible] میرزا شاه حسین
و امیر جلال الدین محمد [illegible] جهان [illegible] سرافراز گردیدند

کفتار در ذکر فتح [illegible] و [illegible] محمد میش خان [illegible] چون فصل زمستان بآخر آمد و [illegible]

بهار [illegible] گلستان [illegible] خاقان [illegible] آمد [illegible] سوار [illegible]
[illegible] محمد [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] الافغان [illegible] میش خان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شد و چون [illegible]
[illegible] محکم کردند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] میش خان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خان عالیشان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خان عالیشان [illegible]
[illegible] عنایت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]
[illegible] عنایت خان [illegible] سال [illegible]
پادشاه شیروان [illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بآستان [illegible]

درصاحبت [illegible] کردستان روان گردید [illegible] خاقان [illegible] کفتار

در ذکر توجه رایت آفتاب اشراق [illegible] تنگوز ئیل باصفهان بصوب عراق و [illegible] در آن اوقات اتفاق افتاد چون بیوسته [illegible]
ییلاق [illegible] سکون [illegible] اصفهان [illegible] زمستان [illegible] باصفهان [illegible]
[illegible] میرزا شاه حسین [illegible] دارالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible] دارالمؤمنین کاشان [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دارالمؤمنین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالکریم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کفتار در ذکر

آمدن امیر [illegible] بآستان [illegible] [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible] حسام الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]

بجهان‌جهان عزم تقصیر پیاپی بر سر سلطنت مصر ... سلطان احمد جلایر ... در آن اوان در معسکر ظفرنشان

[illegible]

[illegible]

بآنعدد ... ساخت ...

[illegible]

[illegible]

و شجاع بیک پسر امیر ذوالنون ارغون را که حاکم آن دیار بود ببلای محاصره گرفتار کرد اینک شجاع بیک کسان بدار السلطنه
از امیر خان حاکم آنجا استمداد نمود امیر خان بمقتضای مصلحت وقت کسان بدرگاه محمد بابر میرزا فرستاده التماس عفو
بیک و التماس برای ترک محاصره قندهار و مراجعت بدیار کابل نمود جناب بابری در جواب فرمود که چون بنابر عرضداشت
مقصود بکابل مراجعت بعنوان نمود بعد از تسخیر قندهار شجاع بیک را با کلید قندهار بدربار شاهزاده والا تبار طهماسب میرزا
ولایت را بهر که خواهد عنایت کند و چون فرستادگان امیر خان بجانب هرات مراجعت نمودند محمد بابر میرزا بهمگی همت روی توجه
قندهار نهاد و شجاع بیک بدستیاری محصوران در قلعه داری داد جرأت و جلادت بداد تا مدت محاصره بسه سال کشید
و امتداد ایام محاصره کار بر محصوران دشوار گردید و بعد از انقضای مدت مذکور که بتدریج دعای بر پای گرفتاران
اجابت آمده بنابر بعضی اسباب که بعنایت الهی ایمائی بآن خواهد شد حسب الفرمان شهریار دفع مدعیان دست امیر خان از
هرات کوتاه و عمده امرای عالیشان دورمیش خان بحکومت آن ولایت سرافراز و معاودت هرات گردید و خان عالیشان بعد از
مظفر بیک نامی را از غلامان خود برسم رسالت بنزد محمد بابر میرزا فرستاده التماس استخلاص محصوران قندهار از تنگنای
بابری که تسخیر آن دیار را سرسری انگاشته مدتها در آن ولایت رایت اقامت افراشته بود بقول آن ملتمس را غنیمت شمرده
بود و چون مردم قندهار از تنگنای محاصره خلاصی یافت شجاع بیک بعزم ادراک خدمت خان عالیشان متوجه خراسان گردید
نامی را از غلامان و معتمدان قندهار جانشین و قایم مقام خود کرد اینک جناب مولوی مانند کسی که عمرها در انتظار حصول مقصد
حقوق تربیت و رعایت چندین ساله شجاع بیک را بر طاق نسیان نهاده مسرعان بطلب بابر پادشاه فرستاده
بطریق ایلغار بقندهار آمد و بی غایله هیچ گونه محنت و مشقتی آن ملک دلپذیر را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده بعز
سپرد و چون خاطر از انتظام مهام آن ولایت جمع نمود بدیار کابل مراجعت فرمود ذکر توجه موکب ظفر نشان بصوب
و رسیدن اخبار خراسان بمسامع جلال شهریار دولت اقبال و سایر وقایع و قضایا که در خلال این احوال اتفاق
چون خاقان سکندر شان در دار السلطنه اصفهان زمستان را باخر رسانیدند در بهار سالی که سنه سبع و عشرین و
عنان اشهب که رفعت خرام را بسیر و شکار ییلاقات آذربایجان معطوف گردانیدند و فصل بهار و ایام تابستان را در
دیار کامیاب و کامران گذرانیدند بعزم قشلاق متوجه صوب نخجوان گردیدند و مقارن آن از جانب خراسان
بعرض خاقان بحر و بر رسانیدند که درین سال عبید خان با سی هزار اوزبک تنگ چشم زود خشم کینه گذار از آب آمویه عبور
آمده سونجک بیک حاکم سرخس که بجهت اخبار آن حادثه بهرات فرستاده فرستاده مذکور در روز پنجشنبه شانزدهم شهر
سال مذکور خبر ورود جنود نامسعود اوزبک را بامیر خان حاکم موصلو هرات رسانید و خان نامدار باستحکام قلعه حصار
برج سلطان روملو با صوفیان خلیفه روملو بضبط و استحکام دروازه عراق پرداخت و امیر محمد بن امیر یوسف که از
با تابعان دروازه ملک را مستحکم ساخته و مرجک سلطان دروازه خوش و بهزاد بیک دروازه فیروزآباد را محافظت نمود
باتفاق پانصد نفر از غازیان بهرام قصه در باغ شهر قرار گرفت و سحرگاه روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور از قصبه جهل
عبید خان با میر خان رسید و خان مشار الیه از باغ شهر بباغ زاغان نقل مکان نمود و صباح روز یکشنبه عبید خان با
اثنا دو بیرا دوان سر خیابان آمده در حوالی ساق سلمان خیام اقامت بر افراشت و بعد از

چون

[illegible]

ذکر احوال امیر خان ترکمان که مدبر امور ملک خراسان بود ...

[illegible]

[illegible]

گفتار در تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده عالمیان سام میرزا و سرافراز شدن ... خواجه ... دورمیش خان بحکومت دار السلطنه هرات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحبقرانی از آن جمله ... که محتوی بر مجاری حالات زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان است ... [illegible]

گفتار در ذکر طایفه‌ای از مشاهیر سادات عالی درجات و علمای اعلام و فضلای کرام و شعرای فصاحت‌شعار و منشیان بلاغت‌آثار که بعضی از ایشان در زمان سلطنت آن ... [illegible] ... و جمعی بعد از ... [illegible]

[illegible]

۶۴

انگشتر با دعوی ابوالفتح بیک طلوع کردید و تعظیم و احترام پیش از پیش یافت در همان چند روز در ماه مبارک رجب سال الفصد و هشت برحمت
اسهال بجهان جاودانی شتافت و نعش آن جناب را بقصبهٔ دوان نقل نموده در جوار شیخ علی دوانی مدفون ساختند مدت عمر عزیزش
هشتاد و هشت سال بود از جمله مصنفات آن کرد در اواسط ایام تدوه کافیت آلفت آن پرداخت حاشیهٔ قدیم بر شرح تجرید علامه طوسی بحث
که چون بنظر شارح مذکور رسید ... بنیان نعریض آنکه پاکرد ... حاشیهٔ جدید و حاشیهٔ اجد و شرح هیاکل نور حکمت
اشراق شیخ شهاب الدین مقتول • و حاشیهٔ مطالع در منطق • و اثبات واجب قدیم و جدید • و اخلاق جلالی که مسمی به لوامع الاشراق ...
نده کمال بلاغت نموده • و حاشیهٔ تهذیب • و حاشیهٔ انوار شافعیه • و رسالهٔ زوراء که در سنهٔ عشر و سبعین و ثمانمائه بمرتبهٔ عرش درجه
امام المتقین و سید الوصیین امیر المؤمنین سلام الله علیه و آله الی یوم الدین در بلدهٔ مشهد نوشت آن که بکمال لطافت بر پا ایستاده و دره گوهر
بتصنیف آن موفق ... مناسبت بزوراء موسوم گشته • و شرح رسالهٔ زوراء • و حاشیهٔ تهذیب منطق • و سواد العین بر حکمة العین
و حاشیه بر الدلائل و مباحثات میر صدر الدین محمد بر حاشیهٔ قدیم • و رد اعتراضات آن جناب بر حاشیهٔ جدید و جلال الدین شیرازی
که محتاج بشرح و بیان باشد از جناب علوی در کلام و خلاف یک کس که یکی از مولانا سعد الدین اسعد بکری و مولانا عبد الهادی
و جماعه ... که از دانشمندان دار العلم شیراز که در پیش بکر بجا التحصیل کمالات مولانا نظام الدین بایزید دانشمند و متجرد
با مولانا جلال الدین محمد دوانی معاصر بود چون جز در پیش آن جناب برتوقف نداشت و در زمان اقبال یعقوب میرزا در شیراز ...
بعالم آخرت شتافت مولانا شرف الدین علی بسطامی در عهد خود از جمله علما و اعلام و فضلای کرام بود و در مجلس درس مولانا محیی الدین کوشکناری
و مولانا قوام الدین کلیاتی با استفاده قیام مینمود • تفسیر آیات احکام • و شرح عقود • و شرح ارشاد • و حاشیهٔ تهذیب شافعیه از مصنفات
آن عالم ستوده صفات است و چون هنگام رحلت رسید در هور سنه سبع و تسعمائه متوجه سفر آخرت گردید و از مولانا ... در کوی خلف
گشت مولانا رشید الدین عبد الله که در اواخر ایام دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز بهرات رفت و در آنجا بمنصب قضا
سرافراز شد و مولانا ناصر الدین محمد که بجهت انجام بعضی از مهام با تفاق نجم ثانی بما وراء النهر شتافته در معرکهٔ غجدوان بدرجهٔ شهادت
امیر حبیب الله از اعقاد امیر شریف الدین علی جرجانی است ... سید شریف الدین علی صاحب شرح است ... در معرکه ... بدرجهٔ شهادت فایز
شد و امیر حبیب الله مذکور در عهد خود بعلو شأن و شرف نسب در میان انساب سادات ملک فارس ممتاز و بمنصب قضای شیراز سرافراز بود
و کمال تقایع احوال او معلوم نشد سید غیاث الدین مرتضی بن سید شریف بقدم دو دمان و شرف خاندان یگانهٔ زمان خود بود و در
تحصیل اسباب دانش و کمال عمر عزیز خود را صرف نمود و چون هنگام سفر آخرت پیش آمد در سنه ... متوجه جهان جاودانی گردید
محمد بن خاوند شاه بلخی مشهور بامیر خواند مورخ صاحب تاریخ روضة الصفا از اجلهٔ ارباب سیر و اعاظم اصحاب خبر در عهد سلطان خاقان
منصور منظور نظر تربیت امیر علیشیر بود و در دوم ذی القعده سنهٔ ثلث و تسعمائه بجهان باقی انتقال نمود ملا میر حسین منطقی در فن منطق
یگانهٔ روزگار خود در عهد خاقان منصور منظور نظر تربیت امیر مذکور بود در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و بنور حق
تاریخ وفاتش گشته از جمله تصانیفش رسالهٔ ... در منطق ... مولانا قطب الدین ... که در میان محققان بر این نوع محبوب است
قاضی میر حسین میبدی ... در سلک اعاظم علمای عراق انتظام داشت از جمله مصنفات او شرح دیوان معجز بیان امیر المؤمنین و یعسوب
مقبلان ... سلام الله الملک المنان و شرح هدایه در حکمت • و حاشیهٔ شمسیه در منطق • و شرح حکمة العین •
و حاشیهٔ طوالع در کلام • و شرح کافیه • و رسالهٔ در فن معما • و از غرایب امور آنکه با وجود فضل و علم ... بجرم تدریس

نبع و منشأ از جزیات نهر جانان قمر خاقان سکندر شأن تعوذ ... و رعیت از نحوی پیوست مولانا حسین واعظ سبزواری
در علم انشاء و نجوم بلکه در سایر علوم سرآمد روزگار خود بود و شهرت آنکه بجز ... در ... و قصار ...
جناب واعظ الانام بکام و ناکام از سبزوار سفر هرات پیش گرفت و در آن بعنایات میرزا و امیر علیشیر ...
میرزا بدیع الزمان ... بکرامت ...
که مولوی ... بمواعظ مشغول گردید و در ...
نقل کرده که ... مولانا حسین بمواعظ مشغول بود ...
... مولانا ...
... مولانا از تصوف ...
انا مدینة العلم و علی بابها ... سال ... صلی الله
علیه و آله ... و اتوا البیوت من ابوابها ...
جواب ...
نموده ابواب سعادت ... جواهر التفسیر
که کمتر ... بمحبته ... الشهداء که مشهور است ...
از تصانیف مولانا ... • مصابیح القلوب • مخزن الانشاء • انوار سهیلی • و اخلاق محسنی
مولانا بنائی از شعرای آن ایام بود و در شعر ... علم موسیقی و ... که در ... سلطان حسین میرزا
امیر علیشیر ...
... بتقریب ... سلطان ابو سعید ...
... **نظم** چون ... حسن ... ❊ ... ❊ چون
... چون ... ❊ ... ❊ آن ... ❊ ...
... **مصراع** ... ❊ ...
... سلطان ... مولانا بنائی ...
...
مولانا سلطان علی مشهدی از شاهیر خوشنویسان زمان خود بود و در حسن خط ... مانند ...
... خط نستعلیق ...
... مولانا
... مولانا سلطان علی ...
...
... • جری • ... • ... • ... • ... • ... • کوفی • معقلی •

هندی ؛ فارسی ؛ و از جمله خطوط سبعه کتابت و نسخ و توقیع و رقاع و محقق و ریحان و تعلیقات خط ثلث و نسخ [illegible]

[illegible] ابن مقله [illegible]

[illegible] خط محقق و ریحان [illegible] خواجه یاقوت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان احمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] مولانا [illegible]

نظم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] مولانا [illegible]

امیر سید احمد مشهدی [illegible]

جامع کمالات انفسی و آفاقی امیر عبدالباقی [illegible]

[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]

ملک نجم الدین محمود دهلوی [illegible]

جلیل الاعتبار و دولت خاقان سکندرشان [illegible] امیر سید شریف شیرازی

[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]

[illegible] خواجه آصفی [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible] سالکان طریقت آگهی با هادی مولانا نظام استرآبادی [illegible]

[illegible] مولانا ریاضی ساوجی [illegible]

[illegible] مولانا عبدالله مروارید [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] تاریخ شاهی ؛ [illegible] خواجه مولانای اصفهانی [illegible]

[illegible] مولانا عبدالله هاتفی [illegible]

[illegible] خسرو شیرین ؛ لیلی مجنون ؛ هفت منظر ؛ تیمورنامه ؛ شاهنامه [illegible]

خاقان سکندرشان **خواجه جلال الدین خواند امیر تبریزی** بعد از میرزا شاه حسین بمنصب وزارت خاقان سکندرشان سرافراز گردید [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible] جهان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
نظم [illegible] **مولانا اهلی شیرازی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
سید نعمت الله ثانی از سادات عالی درجات [illegible]
[illegible]
آن سید [illegible] **امیر غیاث الدین محمد** از جمله سادات دار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible] از جمله سادات عالی درجات اصفهان بوده **مولانا ضیا**
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جمله اشعار اوست **نظم** [illegible]
[illegible] **قاضی نور الله** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قاضی محمد** [illegible]
قاضی نور الله [illegible] دار السلطنه تبریز [illegible]
[illegible]
[illegible] **مولانا درویش دهکی** [illegible]
دار السلطنه [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] **مولانا شهیدی قمی** از جمله شعرای [illegible]

سرود

[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] **سید جعفر** از جمله سادات [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
اوست **نظم** [illegible] **شاه قاسم نوربخش** [illegible]
[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شاه بهاء الدین** [illegible]
[illegible]
[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible] **مولانا ...** [illegible]
[illegible] خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
خاقان سکندرشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حديقه دويم از روضه هشتم از كتاب ... خلد برين در مجارى وقايعات زمان فرخنده نشان نواب خاقان جنت مكان

ابو البقا شاه طهماسب انار الله برهانه و ذكر جلوس همايون آنحضرت بر تخت سلطنت جاودان چون بتقدير اراده پادشاه عليم خبير

الذي لا قدير لمن قدره و لا مشير بيده الملك و هو على كل شيء قدير ... بر پيشانى تقدير نقش پذير شده بود كه آفتاب جهانتاب دولت

ابد مدت ابو الخاقان ... رفيع الشان تا انقراض زمان و انقطاع دوران بر مشارق جهان و جهانيان تابان باشد و زمان سلطنت

سلاطين ممالك آيين اين دودمان خلافت قرين بزمان دولت ... پيوسته ... ساعت ... سلام

ما دام الفلك الدوار ... بعد از انتقال ... خاقان ... از قيام ساعت ... قيام ... تا سر رشته

نظام ... ايام ... باشد ... خراسان ... امراى عالى ... در بيعت

كار ... سلطنت ... خلافت ... ذكر ... و الاحوال آن

پادشاه و الا نژاد ... سلطنت خداداد ... دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب سنه ثلثين و تسعمائه

مطابق ... مصراع ... بتاريخ ... سال ... نهصد و سى

بود بر تخت جهانبانى ... سلطنت ... كشور ... مباركباد

... مجلس ... جلوس همايون كذلك ...

اين ... الملك ... دست ... دولت ابد

... نظر ... مجلس

... سلطنت جاودان جلوس ...

... سلطان ... نظام و انتظام مهام سلطنت

... جلال الدين ...

... حسين ... جلال الدين ...

حكومت ممالك خراسان ... جلوس همايون ...

سلطنت ربع مسكون ... آرام و اطمينان ...

... شعرا ... تاريخ جلوس ...

... تاريخ ... جلوس همايون ... مطابق افتاده و هو هذا شعر

شاه كردون سرير اسمعيل ⁂ ... ⁂ از جهان رفت ... تاريخ ⁂ ... تاريخ ⁂ و تاريخ

جلوس همايون را چنين گفته شعر طهماسب شاه ... ⁂ جا بعد شاه ... ⁂ جاى پدر گرفت ...

جهان ... ⁂ تاريخ سلطنت شد جاى پدر گرفتن ⁂ ... نظم شاه ... جهان ... ⁂ ...

... ⁂ تاريخ جلوس ... ⁂ ... ⁂ ... ابو الخاقان

و الا نژاد سلطان ... شاه ...

[illegible]

حسن تاریخ جلوس همایون + بندهٔ شاه ولایت طهماسب + [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان وقایع متنوعه که در بین دو سه سال [illegible] روی نمود

[illegible]

گفتار در ذکر [illegible] معصوم [illegible] بخارا [illegible] وقایعی که در آن اوان روی نمود

[illegible]

امرای درگاه و مقتل خواجه حبیب الله و فوت ... شیبک خان و استیلای ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

لشکر ظفر شعار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کر شوق سرشار بر ایشان داده رایت [illegible] بر [illegible] آوردند [illegible] ترتیب [illegible] با پنج شش نفر از اصحاب [illegible]
[illegible] خبر دار شد که [illegible] با دویست سوار [illegible] کرده با تیغ آبدار [illegible]
[illegible] خان [illegible] خود را بجرم [illegible] سر [illegible]
[illegible] سر [illegible] تیغ [illegible] پنج شش نفر [illegible]
[illegible] پاره پاره کرد [illegible] خان چون حال [illegible]
[illegible] تصور [illegible] بضرورت [illegible]
خود را با همراهی چند از لشکر و بصوب [illegible] از آنجا به بغداد [illegible] بعد از [illegible] دار السلام [illegible]
خود را بکشت [illegible] ذکر [illegible] خانان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] در موضع جام با خانان [illegible] آن شهر [illegible] دست [illegible]
[illegible] چون [illegible] تیغ آبدار [illegible]
[illegible] سر [illegible]

و چون در آن مکان ... ایشان گردید کارخان احمد با سپاهی هزیمت یافته در دیلمان اقامت داشت امرای مذکور با سپاه منصور بر سر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اندک زمان خود را بحفظ ولایت لاهیجان باز داشت خود را به ثبت بصوب ییلاق [illegible] و کیلانیان کم فرصت یافتند [illegible]
انجای [illegible] آغاز مخالفت کردند و [illegible] ناموی را بحکومت [illegible] و طغیان و [illegible]
حاکم [illegible] نامی را [illegible] خود [illegible] و عشرت مشغول کرد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] طغیان [illegible] بیهفارت [illegible] کشاده [illegible]
[illegible] کرد [illegible] لاهیجان بودند لشکر کشید [illegible]
[illegible] کردند اما باقتضای مصراع [illegible] کاری [illegible] کیلانیان [illegible]
آن [illegible] قبل آمدند [illegible] سلطان [illegible]
کشور قایم مقام [illegible] هجوم آوردند [illegible]
آن [illegible] آمدند [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لاهیجان کردند [illegible] معرکه [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] نهاد اما [illegible] هجوم آورده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بتمام [illegible] در سال [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] نصرت شعار [illegible] کیلانیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آمده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لاهیجان [illegible]
[illegible] کیلانیان [illegible] اجتماعی [illegible]
[illegible] کثیرة باذن الله [illegible]
[illegible] باتیغ [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کیلانیان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
در معرکه [illegible]
[illegible]
[illegible] کیلانیان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] معرکه [illegible] لشکر [illegible]
آن [illegible] منصور [illegible]
[illegible] لاهیجان [illegible] شکار [illegible]

دادکستر

داد کستر [illegible] آن [illegible] لاهیجان [illegible] کردانید
گفتار در ذکر وقایع و سوانح هم در [illegible] آن بدرگاه جهان پناه [illegible] از جمله وقایع که در سال نهصد و هشتاد [illegible]
[illegible] بود که سلطان سلیم پادشاه آن [illegible] پاشا [illegible] در سال [illegible]
[illegible] آن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] لاهیجان [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
آن [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

ثقال سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن سلطان
ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان [illegible]

[illegible]

مشتمل بر قلاع و بلاد و قری و مزارع است **دهم** سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح جلوس در سال [illegible]

[illegible] آق کرمان • جزیرهٔ [illegible] • قلعهٔ [illegible] **یازدهم**

سلطان سلیم بن سلطان بایزید آغاز سلطنت [illegible]

[illegible] • شام و حلب [illegible] • ولایت مصر [illegible]

[illegible] **دوازدهم** سلطان سلیمان بن سلطان

سلیم [illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر بعضی از سوانح [illegible] دولت [illegible] خاقان جنت مکان [illegible]

[illegible]

اسمعیل میرزا بود [illegible] عاقل کرده [illegible] الملک تؤتی الملک من تشاء چون [illegible] قضا [illegible] نوبت سلطنت را بنام نامی آنحضرت

[illegible] سلطنت [illegible] ساخته [illegible] جهان [illegible]

[illegible] آن [illegible] عظام [illegible] جهان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اسمعیل میرزا

[illegible] دولت [illegible] ایشان [illegible] حسین بیک [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطنت شاهزاده [illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]

[illegible] شاهزادگان [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] صدر الدین خان [illegible] معصوم بیک صفوی [illegible]

شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

سلطان مصطفی میرزا [illegible]

[illegible] سلطان حیدر میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد که [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتار در ذکر اولاد امجاد خاقان والا نژاد و
تعداد اسامی ایشان از ذکور و اناث که هر کتاب [illegible] اولاد ذکور خاقان جنت مکان [illegible]

[illegible]

[illegible] اول خاقان علیین آشیان سلطان محمد پادشاه که [illegible]

[illegible]

[illegible] دوم اسماعیل میرزا که در عهد سلطنت والد [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان جنت مکان چهل سال بود سیم سلطان حیدر میرزا که والده اش از زنان مکرمات [illegible] گرجستان [illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم سلطان سلیمان میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] جهان پناه بود [illegible] اسماعیل میرزا [illegible] پنجم سلطان مصطفی
میرزا که مادرش [illegible] گرجستان [illegible] خاقان جنت مکان [illegible]

[illegible] ششم سلطان محمود میرزا که والده اش [illegible]

[illegible] اسماعیل میرزا [illegible] هفتم امامقلی میرزا
که مادرش [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] هشتم سلطان احمد میرزا که مادرش [illegible]

[illegible] نهم سلطان علی میرزا که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] زین العابدین میرزا نام داشت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] اما بنات مکرمات خاقان جنت مکان [illegible] اول گوهر سلطان
بیگم که [illegible] ابراهیم میرزا [illegible] دوم پریخان خانم که [illegible]
[illegible] سیم خدیجه سلطان بیگم که [illegible] چهارم زینب سلطان بیگم

[illegible] اسماعیل میرزا [illegible]

[illegible] پنجم مریم سلطان بیگم که [illegible]
خاقان علیین آشیان [illegible] ششم فاطمه سلطان بیگم که [illegible]
علیین آشیان [illegible] هفتم خانش بیگم
[illegible]
[illegible] هشتم شهربانو بیگم که [illegible]

[illegible] ثانی امفار ولا نژاد خاقان جنت مکان [illegible]

[illegible] نخست سلطان حسن میرزا [illegible]

[illegible] دویم [illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]

[illegible] سیم نواب گیتی ستان فردوس مکان [illegible]

[illegible]

[illegible] مجلس اول در ذکر امرای عظام و خوانین رفیع مقام [illegible]

[illegible]

ابرهیم سلطان خلف ابراهیم امرای مذکور که بحکومت ولایت سرخس سرافرازی داشت **نهم** محمود خان صوفی اوغلی که بحکومت ولایت ترشیز
که تبلغ العدد سرافرازی داشت **دهم** بیگ خان سلطان شیخلو که ریاست ایل و الکای چرچی ایشیک آقاسی لشکر ظفر اثر و حکومت خواف و باخرز و ولایات
اتصال العارفان سرافراز بود **یازدهم** تیمور خان ولد بیگ خان مذکور که بحکومت بسطام و دیار نیکو و ... و بعد
الملک بدیع الزمان میرزا که از ... میرزا افشار سرافراز بود **دوازدهم** ایبوت سلطان ... دارالملک فارس
از امرای معتبر و حاکم ... بود **سیزدهم** قاسم بیگ ... که بحکومت ... از کوهستان بین الامرا ... و شهرت
و بهادرت ... **چهاردهم** مصطفی سلطان ولد ... که در آن زمان
منظور نظر تربیت ... در خراسان ... داشت **پانزدهم** مظفر سلطان ... که از امرای جلیل القدر خراسان و حاکم
... بود **و از طایفه ترکمان** در آن زمان ... منظور نظر تربیت ... بودند **اول**
... که ... و منصب ... الکای ... سرافراز بود و در آن زمان ...
... داشت **دویم** ... خان ... که در آن زمان ... مقام ... داشت **سیوم** ... خان
... اصفهان ... **چهارم** سلمان خلیفه که در آن زمان ... خراسان ...
پنجم ... سلطان ... که ... جمله امرای درگاه پادشاه سرافراز بود **ششم**
ابوالمعصوم سلطان ولد ... خان که ... از امرای صاحب ... درگاه جهان پناه بود **و از طایفه روملو** در آن زمان
چهار نفر معتبر بودند **اول** ... خان که ... امرای ... بود **دویم** حسین ... خلیفه که منصب جلیل القدر ایشان خلیفه
سرافرازی ... درگاه جهان پناه ... بود **سیوم** ... که ...
... پادشاه ... در آن زمان ... **چهارم** قرامان سلطان که ...
... آن زمان بود **و از طایفه ذوالقدر** پنج نفر از امرای معتبر و منظور نظر تربیت خاقان جم
... بودند **اول** محمد قلی خلیفه ... که منصب ... درگاه ...
... بود **دویم** محمد خلیفه ... که بحکومت ... سرافراز ...
سیوم ... سلطان ... که منصب ... دارالملک شیراز ... سرافراز بود **چهارم**
... که در آن زمان حاکم ... بود **پنجم** شاه قلی خلیفه ... که از امرای ... حاکم ...
بود **و از طایفه افشار** ... بودند **اول** خلیل خان ...
... سرافراز بود **دویم** اصلان خان که بحکومت ... کرمان ...
... بود **سیوم** اسکندر خان
که ... **چهارم** اسمعیل قلی سلطان که از جمله امرای خراسان و حاکم ... بود **و از طایفه قاجار**
... بودند **اول** یوسف خلیفه ... سلطان ...
میرزا سرافراز ... درگاه جهان پناه بود **دویم** ... سلطان که از امرای معتبر درگاه ... بیگلربیگی
سرافراز بود **سیم** ... خلیفه ... که ... سرافرازی داشت **و از طایفه تکلو** ... بودند یکی

سوای حسین

سوای حسین ... که در ... گیلان ... **و از طایفه الوس** نیز ... از ایشان آن طایفه بود ...
... خان که بحکومت استراباد سرافرازی داشت ... سلطان که از ایشان ... حاکم ... بود **و از طایفه**
حسن لو حسن خان سلطان و از جماعت اکراد ... خان حاکم ... **و از طایفه الوار** تیمور سلطان ... حاکم ...
... حاکم ... و ... از امرای معتبر آن زمان بودند **و از طایفه شاه منصور** خلیل خان حاکم ... بود
و از سایر ارکان دولت و اعیان حضرت صدرالدین خان صفوی ولد معصوم بیگ که در سلک امرای عالیجاه درگاه جهان پناه ...
خدمت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا ... **دیگر** ... سلطان ... بیگ که از اجله سادات رفیع
نجف اشرف و از جمله ... بود که در عهد سلطنت خاقان سکندرشان ... خدمات شایسته ...
... که در فتح دارالسلام بغداد ... منظور نظر تربیت ...
امرای عالیشان انتظام داشت ... معرکه ... بیگ مذکور نیز
منظور نظر تربیت خاقان ... مکان ... امرای معتبر آن عهد ... شرف ... سرافراز ...
... ایشان ... درگاه جهان پناه بود
... بیگ ... بیگ ...
... **مجلس دویم در ذکر سادات عالیدرجات** هر چند ...
... ایشان ...
... ایشان ...
... خاقان ...
درگاه ... **میر غیاث الدین محمد میرمیران** از اجله سادات حسینی ... دارالسلطنه اصفهان ... در آن زمان ... و منصب ...
... سرافرازی داشت **میرزا مخدوم** ... علوم ... میرمیران ... جهان بود
میرمیران یزدی ... شاه نعمت الله ... میر غیاث الدین محمد ... مصاهرت ... در آن زمان
شان سرافراز ... دارالعبادة یزد ...
... شاه نعمت الله ... طریقت و حقیقت ...
... سلسله علیه ... در آن زمان ...
ایشان ... **شاه قاسم نوربخش** از جمله اجله سادات رفیع الدرجات
نوربخشیه ... که ... مقام ...
نظر التفات خاقان جنت مکان ... سلسله ... بود **شاه عنایت الله اصفهانی** از اعاظم سادات عظام
... منظور نظر تربیت ... منصب ...
بود **سید حسین کرکی جبل عاملی** ...

علمای ... که مصنفات ... علوم ... آثار علمای سلف گردیده مسند نشین سریر اجتهاد شده

فضایل معنوی و در تفسیر و حدیث و طب و حکمت و کلام ... [illegible]

[illegible]

کافیه ○ ... ○ ... ○ ... [illegible]

[illegible]

رباعی [illegible]

[illegible] ... **میر محمد مؤمن استرابادی** ... [illegible]

[illegible] ... **میر کلان** ...

[illegible]

میگذرانید و خان جنت مکان منصب نیابت تولیت ... [illegible]

[illegible] ... **میر سید علی خطیب** ... [illegible]

[illegible] ... **میر طاهر کاشی** ...

[illegible] ... **میر زین العابدین کاشی** ... [illegible]

... **عارف معارف ربانی میر نجم الدین محمود اصفهانی** ... [illegible]

[illegible]

عارف ربانی میرزا ابراهیم همدانی ... [illegible]

[illegible]

مصرع ... [illegible]

[illegible]

هر کس بیست و پنج کرور ... [illegible] ... دولت ظفر طراز [illegible]

[illegible] ... و بعضی از ... [illegible] ... مرض ... [illegible]

شأن و [illegible] ... تا مقام ... [illegible] ... دولت [illegible]

مبین کرده [illegible] ... **میر ابوطالب** قالب [illegible] معقول و منقول [illegible] ... ارباب [illegible]

[illegible] ... سادات عظام ... دار السلطنه اصفهان ... [illegible] ... معارج [illegible]

منسوب [illegible] ... امام زین العابدین سلام الله علیه ... [illegible]

[illegible] ... **میر سید علی بن میر اسد الله** ... [illegible]

[illegible] ... خاقان جنت مکان ... [illegible]

[illegible] ... حضرت منظور نظر ... [illegible]

[illegible] ... منصب ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

سعادت ... [illegible] ... صفات ... [illegible]

باشتغال [illegible] ... [illegible]

پیوسته [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خاقان [illegible] ... منصب [illegible]

[illegible] ... میر عبد الوهاب ... [illegible]

بود میر عبد الوهاب ... خدمات شایسته منظور نظر تربیت خاقان جنت مکان گردیده به مرتبه امارت [illegible] و حکومت

شوشتر ... [illegible] ... حکومت شرعی ... [illegible]

[illegible] **میر ابو القاسم اصفهانی** از سادات عالی درجات ... [illegible] ... **میر کمال**

الدین استرابادی از اجله سادات عظام استراباد ... [illegible] ... آستانه مقدسه [illegible]

[illegible] ... مشهد مقدس [illegible]

[illegible] ... **میر هاشم نقی** [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خاقان جنت مکان [illegible]

حسن [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] **میر ابو الفتح**

از اجله سادات [illegible] ... [illegible]

تحصیل کمال نموده ... [illegible]

بعد [illegible] ... حاشیه بر [illegible] • حاشیه بر کبری • حاشیه بر کتاب بحث • حاشیه بر تهذیب منطق • حاشیه بر کشف العرفان •

حاشیه بر تهذیب اصول فقه • حاشیه بر بحث مجهول مطلق • حاشیه بر مطالع • رساله در اصول فقه • شرح باب حادی عشر • [illegible]

حاشیه بر آیات احکام • **میر جمال الدین محمد استرابادی** از اجله سادات عالی درجات [illegible]

جلال الدین محمد [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خاقان [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... میر غیاث الدین منصور [illegible]

[illegible] ... خاقان [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... میر جمال الدین محمد [illegible]

[illegible] ... میر غیاث الدین منصور [illegible]

[illegible] ... **مباحثه** [illegible] • [illegible] •

[illegible] • [illegible] •

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خاقان [illegible]

[illegible] ... خاقان جنت مکان [illegible]

[illegible] **میر قوام الدین حسین** [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مولانا جلال الدین [illegible] ... مولانا اسعد الدین

[illegible] ... مولانا جلال الدین [illegible]

[illegible] ... مولانا اسعد الدین [illegible]

[illegible] ... مولانا جلیل الدین [illegible]

[illegible] ... مولانا جلال الدین [illegible]

کبر تعظیم چنانچه لاجرم ترک نموده بعد از آن در دو سریر جلیل القدر چون روزگار سید بزرگوار بپایان رسید در سال نهصد و
سی و هفت عازم سفر آخرت گردید امیر غیاث الدین علی هر چند بعلو نسب و سمو حسب بمعالم ارتقاء معارج برافراخته
[illegible] دانشمندان [illegible] شیخ علی بن عبد العالی [illegible] نسب با آنحضرت [illegible]
[illegible] و مطعون ارباب دانش [illegible] خاتم المجتهدین [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم قطیفی حاضر شد [illegible] شاگردان وی [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] کتاب [illegible] شیخ ابراهیم قطیفی [illegible]
حضرت مجتهد الزمانی [illegible] در باب [illegible] جمعه [illegible]
خاتم المجتهدین [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] دولت پادشاهی [illegible]
دین مبین رعایت جانب خاتم المجتهدین کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم المجتهدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم المجتهدین
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible] نهصد [illegible] خاتم المجتهدین
[illegible]
[illegible] علوم
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس پنجم در ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام [illegible] بلا اشتباه [illegible]
مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبد العالی [illegible]
[illegible]
[illegible] سال نهصد و چهل [illegible]
تاریخ [illegible] حاشیه [illegible] رساله جعفریه [illegible] شرح [illegible]
[illegible] شیخ

عبد العالی [illegible] شیخ علی بن عبد العالی است که
[illegible] علمای [illegible] مجتهد جامع الشرایط [illegible]
[illegible]
[illegible] مکارم اخلاق [illegible]
دین مبین [illegible] ملت [illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار المؤمنین کاشان [illegible]
[illegible] شیخ علی منشار [illegible]
[illegible] شیخ علی بن عبد العالی [illegible]
[illegible] شرع مبین [illegible]
[illegible] شیخ الاسلامی [illegible]
[illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] بالاشتغال به افاده مولانا عبد الله شوشتری [illegible]
دار الملک شوشتر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بالاشتباه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر [illegible]
[illegible]

بعون شهادت فایز گردانید رحمة الله علیه رحمة کاملة عالم معالی علم و عرفان مولانا میرزا جان نبذهٔ علمای زمان و خلاصهٔ
دانشمندان دوران در دار الملک شیراز از نجابت سادات آن دیار بود و در حلقهٔ درس خواجه جمال الدین محمود شیرازی که از
شاگردان بواسطهٔ علامهٔ دوانی بود باکتساب معارف عقلی اقدام تمام نموده در فنون حکمت مراتب معقولات سرآمد روزگار
خود گردید و حرفی از علوم منقول که شارح النجات آورده کتاب ... [illegible] ... بکوشش حکمت ... [illegible]
طبع [illegible] در عهد خاقان ... خصال ... دار العلم شیراز ... [illegible] ... مطالب معقول ...
بوستان تدریس ... [illegible] ... علوم ... حلقهٔ درس افادت آثارش ... استفاده کرده ... [illegible]
مراتب عقلا ... [illegible] ... فنون حکمت ... معتبره و حواشی و تعلیقات ... [illegible] ... رسایل ...
انتقال ... خاقان ... اسمعیل میرزا ... [illegible] ... شیراز ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
بهم سفر ... جهان باقی پیوست خواجه افضل الدین محمد ترکه از احفاد ... دار السلطنه اصفهان ... علوم عقلی و نقلی
بود ... [illegible] ... السلطنه ... جهان پناه ... [illegible]
کمتر ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
... [illegible] ... اسمعیل میرزا ... [illegible]
... [illegible] ... اوقات ... مجلس ... اسمعیل میرزا ...
... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]
... [illegible] ... نظم
... [illegible] ... سعادت ... [illegible]
خاقان ... خراسان ... [illegible]
... [illegible] ... عالم فاضل ... مولانا شیخ حسین بن عبد الصمد ... [illegible]
جامع جوامع علوم دینی ... معارف ... [illegible]
... [illegible] ... علوم دینیه ... معارف یقینیه ... [illegible]
... [illegible] ... ارباب ... [illegible]
مراتب اجتهاد ... [illegible] ... تحصیل ... [illegible]
... [illegible] ... ثلث و ستین و تسعمائه ... [illegible]
خاقان جنت مکان ... [illegible] ... خاقان ...
... [illegible] ... اجتهاد ... [illegible] ... جامع الشرایط ...
بعد ... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

لفلم

لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده ... [illegible] ... قامت ... [illegible]
دقایق ... جماعات ... منصب ... شیخ الاسلامی ... خراسان ... [illegible] ... دار السلطنه
هرات ... [illegible] ... السلطنه ... [illegible]
شریعت ... [illegible] ... طلب ... [illegible]
جز ... [illegible] ... سعادت ... بیت الله الحرام ... [illegible]
علیهم صلوات الله الملک العلام ... [illegible] ... المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... صحبت ... [illegible]
سال ... [illegible] ... رحمة الله علیه رحمة واسعة
دانای ... شیخ بهاء الدین محمد که ... [illegible]
... [illegible] ... بوستان ... [illegible] ... جامع علوم معقول و منقول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... علوم ... [illegible]
... [illegible] ... بوستان ... [illegible]
... [illegible] ... علوم ... [illegible] ... مولانا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حکیم عماد الدین محمود ... [illegible]
... [illegible] ... علوم عقلی و نقلی ... [illegible] ... اجتهاد ...
... [illegible] ... جهان ... منصب ... شیخ الاسلامی ...
... [illegible] ... دار السلطنه اصفهان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] مصراع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

ومشرق انوار نامتناهی نمود ابواب عنایات بیکران از مهب فیض بخش بر روی آن عزیز گشوده میکشود و پیوسته منظور نظر تعظیم
احترام و مشمول اجلال التفات و انعام بود تا آن زمان که طایر روح مطهرش پرواز قدس آشیانه از قفس تنگ بدن بسرابستان جنان
پرواز نمود و جواهر زواهر مصنفات و مؤلفات که در صدف جهات از بحر بی‌کران مقاد ذهن نقاد آن صدف [illegible] اجتهاد بساحل
ظهور رسید منتسب به صحایف و دفاتر کتب و رسایل [illegible] آنها است [illegible] جوهری که [illegible] انجمن و [illegible]
[illegible] کلام [illegible] بنظر رسیده [illegible] مختصر میکرد **غث** [illegible]
در تفسیر کتاب کریم و کلام [illegible] التعظیم [illegible] مشتمل بر جمیع [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] رسایل [illegible] کتاب شرح
[illegible] تفسیر آیات احکام [illegible] مجموعه جامعه احادیث [illegible] در شرح [illegible]
کامل [illegible] الصالحین [illegible] اربعین حدیث [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] تفسیر آیات بینات • و کتاب شرح الشیخ [illegible] و رساله [illegible]
[illegible] • و رساله [illegible] الحساب [illegible] • و رساله [illegible] • و رساله [illegible]
[illegible] • و [illegible] • و [illegible] • و کتاب [illegible] الفلاح
[illegible] درجات [illegible] • و کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواهر منظوم [illegible]
[illegible] اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان مرتب [illegible]
جملات **نظم** [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] **شیخ عطاءالله** [illegible]
از اجله مشایخ [illegible] جامع اقسام فضایل و محسود اقران [illegible]
[illegible] خاقان جنت مکان [illegible] سعادت [illegible]
سلطان خراسان علیه السلام [illegible] سعادت عظمی

و موهب کبری

و موهب کبری [illegible] سعادت ملازمت آن خاقان گردون منزلت [illegible]
[illegible] مکان [illegible] سعادت [illegible] ایران [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] **شیخ نصرالله**
[illegible]
[illegible]
[illegible] **پیشوای خلایق خراسان آگاه شیخ لطف الله** [illegible]
[illegible] شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] تحصیل علوم [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] • [illegible] **شیخ محمد داود استرآبادی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اشار ... بوسیر ... مقام داشت تا ... دار السلام کذاشت **شیخ حسن داد** که ای خلف شیخ محمد داود ...

... خاقان جنت مکان چنانچه ... آن زمان ... بود و چون ...

و کتاب ... مقام ... سلطان ...

خراسان ... انتظام داشت ... عبد المؤمن خان ... اکثر ... فاضل و علمای ... بعض ...

... شیخ حسن ... خاقان ... آنحضرت ...

[illegible]

[illegible]

علیهن آنشان ... مولانا ... خواجه ...

[illegible]

چند ... سال منصب جلیل وزارت ... [illegible] ... بود تا ... [illegible]

[illegible] ... خاقان جنت‌مکان و سلطان سلیمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... میر سید حسن ... خواجه جمال‌الدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مستوفیان عظام و صاحبان مناصب کرام ... [illegible]

... خاقان جنت‌مکان مستوفیان ممالک ... ۱ میر مسعود ... ۲ خواجه شاه حسین

ساوجی ۳ خواجه غیاث‌الدین ... ۴ ... خواجه قاسم نطنزی ۵

خواجه ... اصفهانی ۶ میر غیاث‌الدین محمود ... ۷ میرزا شکرالله اصفهانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... مستوفی ... عظام ... لشکرنویس ... ضابطه‌نویس ... [illegible]

... صاحب توجیه ... [illegible] ... خواجه ... [illegible]

... مشرف ... مشرف خزانه عامره ... مشرف

... مشرف ... مشرف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... خواجه قاسم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

خواجه محمد شریف ... [illegible]

آقا بدیع الزمان

آقا بدیع الزمان ولد آقا ملائی قزوینی ... [illegible] ... میر عبدالباقی ... [illegible]

[illegible]

احمد بیک ... [illegible] ... میر حسن قاضی خطیب

دارالسلطنه ... [illegible] ... میرزا احمد ... [illegible]

[illegible]

... میرزا احمد ... [illegible]

... ناظران بیوتات ... قاضی ... آقا کمالی ... [illegible]

میرزا سلطان ... خواجه ابوالقاسم ... [illegible]

ابوالفتح اصفهانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوبه خاقان جنت مکان در بعضی بعنوان نیابت جلودار ... قابلیتش بجز بقیه این منصب ... بهادات و بعد از شروع ... [illegible]

که ... اسمعیل میرزا ... سلطنت ... و نظر تربیت و عنایت و بعد ... میرزا شکرالله ... [illegible]

... سرافراز ... بمرحمت ... عظیم الشان ... فرمان ... [illegible]

... [illegible] ... اسمعیل میرزا ... [illegible]

پادشاهی ... خاقان علیین آشیان ... میرزا سلیمان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **نظم** ... [illegible]

... [illegible] **دیگر میر شاه غازی** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **دیگر خواجه ابوالقاسم** ... [illegible]

... [illegible] **دیگر ... بیک تبریزی** ... [illegible]

... [illegible]

خواجه علی بیک ... [illegible]

... [illegible]

مجلس ... حکیم ... الدین ... [illegible]

... [illegible] **حکیم ... الدین** ... [illegible]

... [illegible] **حکیم کمال الدین حسین** ... [illegible]

... [illegible] **حکیم ابونصر گیلانی** ... [illegible]

... [illegible] **حکیم میرزا ...** ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

حکیم عماد الدین محمود

[illegible]

[illegible]

حکیم ابو الفتح تبریزی

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible] حکیم بارعلی [illegible]

[illegible] مولانا محمد حسین تبریزی [illegible] دیگر میر معز [illegible] دیگر مولانا باباشاه اصفهانی [illegible] دیگر میر صدر الدین محمد [illegible] دیگر میر ابراهیم [illegible]

بیرون نگوید و عرض نویسی پیشتر کرده و در خوشنویسی اهتمام تمام بجای آورده [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] میر ... [illegible]

[illegible] خواجه علاء الدین منصور [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] میرزا محمد حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر میرزا محمد حسین [illegible]

[illegible] مولانا علاء الملک [illegible]

[illegible] مولانا ابو ... [illegible]

[illegible]

دولت ابد اتصال [illegible]

[illegible]

استاد مظفر علی [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

نادره کار دیگر از استادان نادره کار مولانا عبدالجبار [illegible]

[illegible]

مولانا شیخ محمد شیرازی [illegible]

[illegible]

پایهٔ [illegible] زمان خاقان جنت مکان استاد میرزا محمد اصفهانی
شاگرد خواجه عبدالعزیز کاشی [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
کردن [illegible] مولانا حسن بغدادی [illegible]
[illegible]
استادان [illegible] زمان خاقان جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] شیرازیست [illegible] سلطان ابراهیم
میرزا [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
اسمعیل میرزا [illegible]
ایشان [illegible] مجلس ششم در ذکر شعرای بلاغت شعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمان خاقان جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا محتشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بلاغت گزین

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا ضمیری اصفهانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] مولانا محتشم کاشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] مولانا
وحشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا ولی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

از خوبان ... خواجه قاسم مستوفی الممالک بود ... [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

میر معصوم [illegible]

ملا صبری [illegible]

[illegible]

مجلس بزم در یکی بزم آرایان انجمن عشرت مطرب [illegible]

[illegible]

حافظ احمد [illegible]

حافظ جلال [illegible]

دیگر حافظ مظفر [illegible]

[illegible] **دیگر حافظ هاشم** [illegible]

[illegible] **میرزا محمد کمانچه** [illegible]

[illegible] **استاد محمد مؤمن** [illegible]

[illegible] **دیگر استاد محمود** [illegible]

[illegible] **دیگر استاد مقصود** [illegible]

[illegible] **میرزا محمد** [illegible] **میرزا حسن** [illegible]

[illegible] **میرزا محمد** [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حدیقه سیوم از حدایق هشتگانه روضه هشتم از کتاب بهشت بهار خلد برین در وقایعی که بعد از انقراض ... خاقان جنت مکان
روی نمود و کیفیت حال شاهزادگان عالیشان و ارتفاع کوکب اقبال اسمعیل میرزا و زمان ایشان گفتار در خونبار شدن کلک
وقایع نگار بنگارش واقعه شهادت شاهزاده خورشید لقا سلطان حیدر میرزا و وقایعی که بعد از آن روی نمود تا هنگام جلوس
اسمعیل میرزا که بسلک تحریر این واقعه غم افزا خامه داستان پیرا گریبان چاک زند و ... در ظلمات دوات
سیاه پوش ... **نظم** زبان شکسته زنم ... که شرح آن نکند این زبان کم تقریر
چون ... جهان افروز ... آن آیتی باشد
[illegible]
[illegible]
... **بیت** ... حال ... تفصیل این
اجمال ... شکرستان ... سلطان حیدر میرزا ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماید

[illegible]

[illegible]

گفتار در بیان آمدن حسین قلی خلفا ... اسمعیل میرزا ... بعد از وقوع شهادت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در آغاز کوکب ... ناحق ... شاهزاده شهید ... سلطنت کردن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با ابدار ساندن حکم کرد که آن تیر را از [illegible] بنده محمود بیگ از مقربان [illegible] استاجلو [illegible] فرستاده پیغام داد که چون شما دعوی
اخلاص و صوفیگری میکنید [illegible] حضرت خاقان جنت مکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] سلطان مصطفی میرزا و سلطان سلیمان میرزا [illegible]
[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] سلطان سلیمان میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اسمعیل میرزا [illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] سلطان سلیمان میرزا [illegible]
[illegible] سلطان مصطفی [illegible]
[illegible] سلطان سلیمان میرزا [illegible]

شاهزادگان را

شاهزادگان را [illegible] ایشان [illegible] استاجلویان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اسمعیل میرزا را
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سلیمان میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر شهادت شاهزادگان نامدار بتیغ ... سیاست آن شهریار ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشعار [illegible]

[illegible] استاد [illegible] صنایع [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] اشعار [illegible]

نظم [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

دوم محمد محسن میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible]

[illegible] سیوم سلطان محمود میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم محمد [illegible] میرزا [illegible]

خلف سلطان محمود میرزا [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

شاهزادگان [illegible] سلطان احمد میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خراسان [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اسمعیل میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

دیگر [illegible] خاقان [illegible]

اسمعیل میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]

سلطنت [illegible]

[illegible]

خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] خاقان [illegible] سلطنت

[illegible] شاه [illegible] شاهزاده [illegible]

السلطنه [illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

آخر جزو سیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیقهٔ چهارم

حدیقه چهارم

۷۱

[illegible] بود تا معلوم شد که خود [illegible] از قبل خود [illegible] محمد گرای خان [illegible] فرستاده خبر سلامتی خود را
بالجمله [illegible] سرخای خان [illegible] از ایشان رسانده و محمد گرای خان [illegible] نفر از ملازمان معتمد خود را بجهت رسانیدن
اخبار مذکوره [illegible] مقدمات و الا ایشان [illegible] بود [illegible]
و افغانان بکام دل [illegible] در مقام [illegible] بعنایت حق [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خاقان علیین آشیان [illegible]
نهاده [illegible] در مقام خود [illegible] بالجمله چون ضبط [illegible]
ولایت شیروان [illegible] سلطنت بود [illegible] آن ولایت [illegible]
کرده [illegible] خاقان جنت مکان [illegible] دارالمؤمنین استرآباد سرافراز شده [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] افغانان [illegible]
ملازم [illegible] آن ولایت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ولایت شیروان [illegible] حکومت [illegible] **گفتار در ذکر [illegible]**
[illegible] خان [illegible] خاتم [illegible]
همیشه [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] خاقان علیین آشیان
بوده [illegible] سلطنت شاه [illegible] جنت مکان [illegible] میر عبدالله خان [illegible]
صفات حمیده [illegible] حکومت [illegible] خان که از بنی اعمام آنجناب بود [illegible]
[illegible] میر عبدالله خان [illegible]
[illegible] متابعت [illegible] خان [illegible] میر عبدالله خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] آستان [illegible]
[illegible] شاهانه [illegible] جهان پناه فرستاده بود [illegible] میر عبدالله خان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] خان [illegible] سرافراز و باعطای [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] میر عبدالله خان [illegible] خاقان [illegible] آفتاب
[illegible] میر عبدالله خان [illegible] خاقان جنت مکان
[illegible] ایشان [illegible] بعد الیوم [illegible]
[illegible] میر عبدالله خان فرمان
پادشاهی بر طایفه قنبرانی نهاده [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] میر عبدالله خان [illegible] احکام [illegible]

۱۲۰

[illegible]

وجمعیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مستظهر

ارجمند دار السلطنه هرات [illegible]

[illegible]

سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر توجه خاقان علیین آشیان بصوب آذربایجان و وقایعی که در آن سفر خیر اثر بوقوع انجامید

امیدوارند [illegible] این راه [illegible] ظفرپناه [illegible] بکر [illegible]
[illegible] تا آن [illegible] بقیه [illegible] پاس [illegible]
باشی [illegible] شاهرخ خان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] نقاب [illegible] ایشان [illegible] اتفاق [illegible]
القصه بسبب [illegible] عدم اتفاق ایشان [illegible]
امرای [illegible] عزم [illegible] عثمان پاشا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] باتفاق [illegible] ولایت شیروان [illegible]
[illegible] آن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عثمان پاشا [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] عثمان پاشا [illegible]
[illegible] ابوبکر میرزا [illegible] سلطان [illegible] شیروان [illegible] ولایت
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ولایت [illegible] اتفاق [illegible]
شاهزاده [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] **[illegible]**
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] شاهزاده [illegible]
خراسان [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible]
حکومت [illegible] خان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] عراق [illegible]
[illegible] خان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] خان [illegible]

[illegible] علیقلی خان [illegible] خان [illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] عراق [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
خان [illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] شاهزاده [illegible]
خراسان [illegible] ایشان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شاهزاده
[illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

عاقبت چون مادر چیزات نوالگم و دین اوقات که نصیر دیم بتفرقه و پیمان دولت خود پرداخته لشکری قیانات از تجیر آنچه جهان در شر درشت
دولت ساختن و بپادشاه ما بالشکر و سپاه بدفع فتنه آن قوم گمراه قیام واداد کر خراسان شورش از آب آمویه گذرکند و بکوش او بکان گرجو
رسیدیم آنکه سلاطین ایشان با یکدیگر اتفاق ثموده لشکر بخراسان کشیده و بنا بر آنکه دولت سلطنت و رتبه پادشاهی خراسان در بعضی
شاهزاده عالم و عالمیان روشن و بنای مجموعه جهانداری است مناسب آنست که فعلی از نیاد اخلاص بصورتی دیگر دولت آن سعی ود لم کرد
سعادت و اقبال و شیرم و علیقلی خان در کران سر فرازی دولت آن که حضرت بر سر و شریف ایشان رساند یکدیگر یکی برای ولایت دعوی داده
معطل دولت معنا فرصت سر کوه مدد بر شیخ بنیاد علیا الامراء فتنه ارجح ساطرق مخالفت و قصیم تا کر فعلا نگردد حادثه بوقع خار بر جهت
جانب پادشاه خود با مدد و اعداد او بر سید نشر بر فرقه یکدیگر اتفاق در آمدن یکد لمه بکرزبان بر سر و جانب نزد خود جمعیت عنایت و
چنانچه شاهان و بشوق الدوت والطاف بر باشد در دستگاه حضرت دست جرات بدفع مخالفان کشائیم چون حکم مخالفت و ظهور نفاق و عدم اتفاق
ما بطا منه بوعده او نیک رسد و هم آنست باعث انقیاد و جرات و عبور و ایشان گردیده بر توجه نفاس عظیم و دفع ایشان بیکدیگر بر جهانبانی تمام
و هم دولت کرده بنیاد نظام به مهام سلطنت معنا فرصت و سر رشته نیل بسط نظام و انتظام دولت ابد مقرون در کف اقتدار و قبضه
اقتدار میرزا سلطان دین و میرزا جعفر الامراء سرا با جلد و نیرو و دولت و عادت شماره و حسب و نسب و سوابق خدمات شایسته آبا و اجداد و کردیش
انتخابات بنام شیم بکمال ایشان متوجه بود هر کاه ایشان توانستند که برفق و فتق مهام و رتق امور عراق که باعث جهان بود دولت رتق و فتق کرده قیام
ما برتبه و تواتر کرده ضبط و نسق خراسان نمایم معرفت به صلاح دولت ابد مدت باشد بیقین میدانیم اکنون شایسته و سزاوار آنست که آن
عالیجاه امیر الامرای نامدار که عهد و پیمان طریق اطاعت دوزمان پدر بزرگ شاهزاده و ولد اقبال آثار ابدا لغیر الله تعالی موافقت در آمده
ابواب کلفت و نفاق آن سر دعو فرمایند و مقرر داشته که جرم و تقصیر و اتفاق با امرای عالیشان اتفاق حاصل نموده و پیمان اتفاق با امرا داشته اند
و بجهت دعوی خلاص خود و بیرون از فرمانبرداری این معنی سلاطین خان روحی اتفاق آنحضرت عالیشان با سایر امرای عظام را کرده و محبت
فرستادکان پیغام امرای امیر نظیر قلیخان رسانیده اند عزم و صحت و کرده آنکه بقاع ایمانی و دوستانه و کرانة العظمی الاکبر و
معلوم است تقدیم لوازم خدمت ترکمان و تکلو را با اویماقات استاجلو و شاملو و مخالف را کرده اند و بجلی بنیاد محمدخان دوست و پیغامهای دوستی
کشیده بکمال انقیاد پیشرفت در آمد و ابواب صلح و مصالح را سر دهنده بود و بدو دوستی حضور و فرستادکان امرای عالیشان اتفاق نموده و سپاه محمود
شاه و بیرون سوی محمود انام نهاد و پیغامهای سرا پا دشنام نزد امرای عظام فرستاده بعد از آنهمه باعث کمال امرا کران حقیقت این مقدمات
بعبارت فکر جهانی را بتفاوت مقرر و عرض پایه سریر اعلی کردانیده و چون خبر شورش و حرکت و شان مرتضی قلی خان با امرای عالیشان رسید
تمامی همت متوجه دفع فتنه و تکریر بدفع آن لشکرهای گران است در موکب همایون و اقبال شاهزاده بلند اقبال ایشان بعزیمت بصوب مشهد مقدس
معلی فرصت نیافت که بنا را بنیاد و تمکین و پا برجا اشتند و چون در عرض راه خبر یافته که ایشان خود رسید که از جمله امرای عراق که تابستان حکومت
ولایت هرات را از آن جانب و خلیفه شاملو و عده کردن سبقت جسته بجانب مشهد معلی بپیوستند در عرض راه و نیز سر راه و فرستاده فرمان
دادند که مانع آمدن و مقید شوند و معاف لشکر و امرای نیز از بیرون شهر رسیده که بکمر بجانب سپید و بنا بر آنکه و خلیفه بجهت اینکه بنام روز و عبور لشکر
معسکر همایون اشت بجز دوست و معاف و بعزیمت کرده است مدت شاه کجیر بیچ بجز بنام خان محمود خان صوفی اوغلی برخلاف
اسلاف بتکار پادشاه بعد از قتل او و خلیفه که جمیع با ساعت عظیم کرده بجز کج ثمود شاهزاده عالمیان بجانب مشهد مقدس معلی
رسید علیقلی خان و سایر امرای عالیشان بتهیه و تدارک اسبابی که جهت دفع اشکری کرده بود مرتضی قلی خان بخاک اتفاق مخالف مرکز خان کجیر

دودولت خوانی

دورویش محمدخان ره عطو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه قلی سلطان حاکم جام و سایر امرای نامی اتفاق نمود و جلادت
در آمد در ظاهر شهر صف بر کشیدند و از هر دو سپاه شیر شکاران پیش جنگ و یک تازان معرکه نام و ننگ داد بهادری و مردانگی
بعرکه کارزار نهاده داد کشش و کوشش دادند چون خلیفه بی نهایت از هر دو صف نمودار تیغ الف گردید بهادران بهرام صولت شاملو
و بهادران ترکمان عادت استاجلو قدم سر بازی پیش نهاده ابواب فتح و فیروزی بکشادند سر تجیر و کلاه نیزه بر روی خود کشاده و مرتضی قلی
خان چند آنکه بهادران ترکمان داد داده بدفع مخالفان ترغیب و تحریض کرد فایده نداد و طریق قرار اختیار نموده پیش سر خود بر کوشش عاقبت
عظم الشان شد نه بحکم ضرورت عنان از معرکه کارزار تافته بجانب جان خود باشید و دولت و نیتی و اهتمام تمام بضبط و استحکام قلعه
پرداخت و یکی از دو روز برای فتح قلعه را بتکبیر و در افراخت و یک تازان لشکر ظفر قرین مانند شیران کرسنه کوشش بلند اقتدار نمودند
تا بیان پیش کرده چند روز نیزه تا بر محافظت شهر بسر بردند و در عین محاصره خلیفه بشمار عرض تیغ آبدار کرده بابر سید الکرام شرف
مقرون شد مرکز سوری مرتبه بنگر که دستیاری عنایت الهی جز دولت نداد اصفهان بقتل رسید و شاه قلی سلطان حاکم جام که از امرای
تابین مرتضی قلی خان بود بکشتن اتفاق بامراء شاملو و قرار کرده بعد از آن تا با علیخان مکرر و ملاحظه و متابعت بر نمود و بطرف قرار افتاد
قلیخان مجهول فرصت یافته خود را بپایان علیخان شاملو رسانید و بعد از فتح قلعه بجانب شهر شکار کرده از رعیت و کارزار محصل اشد مشهد
معلی را بکار بعد و پیمان که در جان کرده دارا خود بلطف ان حضرت آستان بود ملازم کرده و مدتی نهام تا شام تیغ جلادت آخته
مرید کوس بتفرقه کردند و به بکوشش هیبت آمیز می رساند ند و بحسب ایام اتفاق ترکمان بیرونی جمیع و مال حصار برآمده در حفظ و حراست
داد مردی و مردانگی میدادند تا وقت افتاد استدلال ایام محاصره مدت چهار ماه کشیده باعث ملال و کلال لشکر ظفر مال گردید
عرض ایشان ایام محاصره بطول امر که دوست خود آن بود که چون خبر کشته شدن خلیفه شاملو با پیر حسن خان و شاه قلی سلطان
تا بین اوغلی که متعلقان قضیه حکومت و ولایت خراسان را مایل کرده اند و بعد مشهد معلی و دو را بعیت جهت شیخ صوفی و عراق آستان شیرازی پاره مختلفات
کرده بعد بایک ان قضیه با تخت بود که چون علیقلی خان و سایر امرای عالیشان شنیدند که درویش محمد خان حاکم نیشابور اراده و تدبیر جلادت
مرتضی قلیخان بمشهد معلی آمده از ولایت خود و معسکر شاه با جمع بنای مشهد معلی و دفع ما بین ان نهاده اند که ولایت خراسان بعزیمت بجانب آن ولایت
بیات آمده و اطراف و جوانب مرتضی قلی خان را تنزیه و تجهیز نیشابور و سایر بلاد و امصار از اعوان و انصار و غیره پرداخته و چون خبر
عزم علیقلی خان و اتباع او در مشهد معلی بعد از درویش محمد خان رسید بی دستیار مرتضی قلی خان چون با امیدات خود از نیشابور بیرون آمده
تهیه اسباب قلعه داری مشغول کردید و مقارن آن کوکبه عظمت و شان امرای عالیشان بظاهر نیشابور رسیده مردم شهر در دروازه ها
حصار را بروی امرای نامدار بستند و درویش محمد خان معارضه خود را با امرای عالیشان از قبیل معارضه تکرر و بقیه باد و فتنه محمود
جهانگیر اثر و بعهد و پیمان اتفاق اطاعت و انقیاد بدرگاه آسمان شان کردون شان شاهزاده عالم و عالمیان شتافته شرف عبودیت
پای بوس سر افرازی یافت و علیقلی خان استرداد حکومت و عده معروف بنجابت ولایت نداشته آن ولایت را بمرشد قلی خان سپرده
بقبضه ترکمان سعی خود بحفظ و حراست نیشابور و ما سوی آن مقرر داشته و بعد از تسخیر آن ولایت علیقلی خان کرد رسی
محمد خان استحصار خود کرد و بنا بصوب تربت جام در نیکی کرده بعضی فرخ خان برادر مرتضی قلی خان بود و ایت عزیمت افراشته و چون
ما بجهت رایت ظفر آیت شاهزاده کردون منزلت بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند فرخ خان پیش بصوابدید و بندگی و بدین عهد
پیمان از قلعه بیرون آمده بموکب ظفر قرین پیوسته بعد از آن دولت سعادت بعهد و پای بوس شاهزاده عالم و عالمیان بدرگاه شوکت

آنحضرت بصوب مشهد معلی [illegible] و بعد از آنکه فتح خان علیقلی خان حکومت آن ولایت را در عوض حکومت نیشابور به [illegible]
محمد خان داده [illegible] شاهزاده عالم [illegible] بلدة السلطنه هرات نهاده و بعد از توجه [illegible] حضرت [illegible]
بصوب هرات [illegible] محمد خان [illegible] علیقلی خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible] مرشد قلی خان [illegible] علیقلی
خان [illegible] هرات نهاده [illegible]
محمد خان [illegible] هرات [illegible] بنظام و انتظام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] سلطان حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان حسین خان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان حسین خان که [illegible] علیقلی خان بود [illegible] شاهزاده جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاملو [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ترکمان
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] علیخان [illegible]
[illegible]
علیقلی خان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاملو [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
سلطان شاملو [illegible]
[illegible] علیقلی خان
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استاجلو
[illegible] اسمعیل [illegible]

کرفتند و قتل پیره و بعضی از سلطان حسین خان و علیقلی خان دعوی نموده و اولیای آن دولت که این معنی [illegible] بعبارات دلپسند
بعرض شاهزاده آزاده رسانیدند و آنحضرت را با قاتلان شاملو سرگران و بیگمان کرده بودند که [illegible] رسانیدند [illegible]
شاهزاده [illegible] علیقلی خان [illegible] و بعد از خبر کردن آن [illegible] اسمعیل قلی
بیک [illegible] بحکومت دار السلطنه قزوین [illegible] باشی [illegible] سلطان حسین خان [illegible]
[illegible] سلطان حسین خان [illegible]
شاملو [illegible] شاملو [illegible] رعایت و تربیت [illegible] شاملو [illegible]
جلیل القدر [illegible] باشی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] انتقام [illegible]
[illegible]
[illegible] شاملو [illegible] محمد خان [illegible] تبریز [illegible]
اسمعیل قلی خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمد خان [illegible]
علیقلی خان [illegible] شاهزاده [illegible] شاملو [illegible]
[illegible]
بعد از [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان [illegible]
بحکومت دار السلطنه قزوین باسم اسمعیل قلی خان [illegible] سلطان حسین خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
بیک [illegible] شاملو [illegible]
محمد باقر [illegible] اسمعیل قلی خان بدار السلطنه
قزوین [illegible] سلطان حسین خان [illegible]
[illegible] اسمعیل
قلی خان [illegible]
[illegible]
بیک [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] شاملو [illegible]

آنچه بود

[illegible]
اصلاح ذات البین [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمد خان [illegible]
شاملو [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] **رباعی** ای شاه جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد خان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] عبد الله خان استاجلو [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] **گفتار در ذکر [illegible] السلطنه [illegible]**

جهت دفع ملاقات بهار ... [illegible] ... هوای تابستان باشاهان ... [illegible] ... گرمی در آن حرارت هوای شروان
[illegible]
... سنان پاشا ... [illegible] ... عثمان پاشا ... [illegible]
... سنان پاشا ... [illegible]
... [illegible] ... پاشای ... [illegible]
... میرزا سلمان ... [illegible]
عثمان ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
آل عثمان ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه اسلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه اسلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شاهرخ خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

شروان ... [illegible] ... عثمان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سلطان خان ... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... میرزا سلمان ... [illegible] ... شاهرخ خان ... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شروان ... [illegible]
... [illegible]

لشکر باکثرت ... آورده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت ... و سایر امرای عالیشان بعد از آن فتح شابران ... [illegible]

سلطان خان و سایر امرای شروان ... [illegible] ... بنابر کثرت ...

[illegible] ... لشکر ظفر ... [illegible]

[illegible] ... امرای عالیشان ... بمحاصرهٔ قلعه ... [illegible]

[illegible] ... ولایات شروان ... [illegible]

... عثمان پاشا ... محمد خان ... [illegible]

[illegible] ... استاجلو ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم خان و سایر امرای تکلو و ترکمان ... [illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... استاجلو ... [illegible]

[illegible] ... طایفهٔ تکلو ... [illegible]

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... طایفهٔ تکلو ... [illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... طایفهٔ تکلو ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... طایفهٔ تکلو ... [illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... طایفهٔ تکلو ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... گفتار در ذکر ... ابراهیم خان ترکمان ... [illegible] ... محمد خان ...

[illegible] ... استاجلو ... شروان ... [illegible]

[illegible] ... ملک شروان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ملک شروان ... [illegible]

[illegible] ... شماخی ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... عثمان پاشا ... [illegible]

[illegible] ... شروان ... [illegible]

[illegible] ... ولایات شروان ... [illegible]

[illegible] ... شروان ... [illegible]

[illegible] ... عثمان پاشا ... [illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... [illegible]

[illegible] ... اهالی شروان ... [illegible]

ملک شروان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شروان ... [illegible]

[illegible] ... شاهقلی سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم خان ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... پاشا ... [illegible]

[illegible] ... ابراهیم خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابراهیم خان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... گفتار در بیان سوانح ...

که بمقتضای قضا و قدر در این سال فرخنده مآل بوقوع انجامید ... [illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

رفت که هدم و ارکان مشغول باشد بحیطه تصرف درآورده در آنجا اعلام اقامت افراختند تا در فصل [illegible] مرحمت [illegible]
کرده دو سه سرشان که گیلان [illegible] ابواب معاوضه با لشکر ظفرنشان [illegible] باتفاق یکدیگر آن ولایت را بحیطه ضبط و تسخیر درآوردند
و چون میرزا کامران بر مضمون پیغام خان احمد مطلع گردید بر جانب [illegible] زبان [illegible] صداقت آمیز
مصلحت [illegible] سلطان [illegible] سلیمان خان کرد که خان احمد [illegible] امرای قزلباش [illegible]
بود که [illegible] باشد که [illegible] پسر [illegible] خان
در گیلان صاحب فرمان باشد حکم [illegible] و خلاف [illegible] سپاه [illegible] گیلان [illegible] فرمان [illegible]
گذاشت [illegible] پادشاهی گیلان [illegible]
سلیمان خان [illegible] سلطان [illegible] خان احمد [illegible] پادشاهی را
کرد [illegible] خان بود [illegible] میرزا کامران [illegible] دارالسلطنه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خان احمد [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سلیمان خان و سایر امرا [illegible] میرزا کامران [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] خان [illegible] کارکیا احمد [illegible]
کرد [illegible] خان بود [illegible] گیلان [illegible]
میرزا کامران [illegible] امرای [illegible]
[illegible] لشکر ظفر [illegible]
[illegible] خان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
امرا بود [illegible] ایشان [illegible]
عالیشان [illegible] ایشان [illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
کامران [illegible]
[illegible]
نامه [illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible]

تالونق

تالونق بهادر و علاءالزمان سلیمان خان پسران کارکیا احمد [illegible] که از معرکه گریخته شده بود [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible] ایشان [illegible]
چند نفر از ایشان را اسیر و دستگیر کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شهرزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] ایشان [illegible] خان احمد [illegible]
[illegible] امرای عالیشان [illegible] حکومت گیلان [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] تاریخ عالم‌آرا [illegible]
[illegible] دیگر از سوانح دولت [illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خان [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] همایون خان [illegible]
[illegible] همایون خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امرای عالیشان [illegible]
[illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible] همایون خان [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] خان [illegible]
گرجستان [illegible] ایشان [illegible]
خان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] همایون خان [illegible]
[illegible] امرای عالیشان

بریوم دیگر گرجستان که ذکر گشته بنوعی که معقول بمصالح دولت بعد الوقوف شمرند بمهام گرجستان از نظام و انتظام دهند بنابرین
میرزا سلمان وزیر باتفاق چند نفر از امرا و سایر ارباب مناصب ذی جدی بیست هزار نفر از لشکر ظفر اثر باین خدمت سرافراز گردیده
بصوب گرجستان شتافت و چون خبر توجه ایشان مسموع امرای عالیشان ولایت گرجستان رسید از خوف و هراس بیتاب و چون ماهی در شبکه
اضطراب افتاده بنای کار را بر تمهید معذرت و عذر خواهی نهادند و چون الکسندر خان بعلاقه عهد و پیمان ابواب اطاعت
و فرمان بری بصدق نیت گشوده بود بزرجان آن پیشکش شایان برگرفته کرفتند میرزا سلمان و سایر امرای عالیشان دل شاد و خوشحال
کاه خود عود و ایشان نیز باعث انقیاد چون در کار بمقتضای مصلحت وقت افسر سرافرازی انظار شاهزادگی و ولایت بر سر وی
نهادند و دختری او را خواستند در سال انتوجه آن فرزند ارجمند که همراه آورده بود خدمتی با بر هستی موافقت این دو دمان والا شان
و اعتراف از متابعت مخالفان بخصوص عصمت پناه کنند داده و چون خبر اطاعت و انقیاد الکسندر خان بسمایون خان رسید باتفاق
میر خان متوجه معسکر ارکان دولت و سایر ارکان آن عسکر نصرت پیش خود بجای آورد با یکدیگر از در صلح و آشتی در آمده بکشش
و ملت نفرت ایشان قسم داد که بعد الیوم بدولت باهم سلوک نموده در همه حال اصلاح بصواب دید یکدیگر تخلف نورزند و یکدیگر
بلا مجبوری دو دمان والا اقدم بر قدم نهاده در دفع دشمنان این دولت اتفاق با یکدیگر متفق باشند و بعد از تشیید بنای صلح
جبیره سمایون خان که بر سلطنت معتقد بود خان نامزد شاهزاده عالم و عالمیان شد بود در سال انتوجه آن طرازنده تخت
و در آمده سمایون و الکسندر بجهت سفر آن در پیش کرده اختر و هیچ اثنا از مسیر امرای عالیشان بمجلس خاص شاهزاده جهان پناه
رهان ساخته و چون امرای عظام بمهام مذکوره را بر حسب دلخواه نظام و انتظام دادند میرزا سلمان وزیر و سایر امرای کشور کیر
بخجوان نیز بمصلحت چنان دیدند که هر یک از سلاطین گرجستان یکی از پسران خود را برسم نوا بملازمت صبا بایکاه
فرستند که ملتزم رکاب سعادت انتساب شاهزاده عالی جناب بوده گواه اطاعت و انقیاد ایشان خود چو بکار اولیای دولت
باشد و حکام گرجستان این معنی را بسمع رضا شنوده و با هدایای سزاوار سرافرازی خود شده و بجهت گواهی و نیز
گواه اطاعت و انقیاد از پسران امثال و اقران بر ایشان کشیدند میرزا پسر الکسندر خان و داود پسر میرزا خلف سمایون خان که
هر یک در بین دولت شاه کی بودند بفرمان پادشاهی خود اولیای دولت این سعادت بنوعی دو نکار خود کشودند و چون الکسندر خان
از عهده ادای باج و خراج چند ساله ولایت متعلقه بخود بر نمی آمد بنا بر آن تعهد نمود که خراج چند ساله ممالک خود را که سی هزار تومان
بیست تحویل صاحب جمع خزانه عامره نموده تبعیت اولیاء استاند و هفت هزار تومان نیز برسم اقامت پیشکار میرزا سلمان و سایر امرای عالیشان
رساند و چون سر انجام مهمی مزبوره و اصلاح کار گرجستان منعقد بود خواجه یعقوب بهمین وزیر خود را که پیشرفت و سامان
آن مهمات داشت مصحوب امرا بنجف فرستاده فرمان داد که چهار هزار تومان مذکوره را در آنجا بکارکنان دولت ابد پیوند تسلیم
نموده مراجعت نماید و امرای عالیشان چون خاطر از اطاعت متمردان ولایت گرجستان و فیصل قضایای آن حدود جمع نمودند
هر یک از ایشان از مجلس شاهزاده دستوری یافته مرخص شدند که از سر کار شاه و شاهزاده همراه آمده بودند سرافراز و چون وقت
آن رسید که دولت خواهان امرای والا مرتبت بعضی بمراجعت و بعضی که در ولایت ایشان اقامت کرده نموده که مقرر بود که بعد از ایشان
با ایشان سپارند که بعد الیوم بدولت ابد پیوند با ایشان سلوک نموده شایسته عذر و نفاق در باره ایشان روا ندارند و منسوبان بخصوص
شیخی خان برادر الکسندر خان و داود خان برادر سمایون خان انداء و توقع جهد و پیمان برادران خود پیوسته و با ایشان در

نفاق دفتر عهد و پیمان را بمطاوعت قیصر ایشان نهاده بقطع رشته حیات برادران ید و اخشید و بعد از آن جز فوت ایشان داد خواه عموم
اهل حشر چون وقت مقتضی باین خرابات بود خاطر از موکد آن فارغ ساخته القصه میرزا سلمان و امرای عالیشان خاطر از نظام و
انتظام مهام گرجستان پرداخته عنان بصوب مراجعت معطوف ساخته و سلاطین زنهار گرجستان از شدت کجاب بجهت بر آوردگرد
سرافراز کرده ابند و خود نیز بآن موهبت سربلند گردیدند و خدمات شایسته ایشان منظور نظر التفات آمده کامیاب و کامران عود
همایون از کرجستان بر بیلاق قصبه انجوق بمنزلگاه مقر موکب شاه و شاهزاده در بیلاق مذکور کامیاب شد [illegible]
خبر رسیدن عثمان پاشای سردار روم با آن مرز و بوم بر اثر وقوع در بحر گرجستان نیز مساعی نظام و انتظام [illegible]
داد ابراهیم خان بجهت تشیید مبانی مصالح ببوم رفته خاطر از هر جهت جمع بود و بجهت صیانت الوف خراسان اخبار عصیان
طغیان امرای شاملو و استاجلو بعرض رسیده بود که ایشان امرای استاجلو از حکومت ولایت که بالا طرف نیشابور رکیب
ظفر اثر پیوسته بود ند بجهت آن رفته بخراسان رفته اساس فتنه و فساد پرداخته مصالح دولت مقتضی آن که رایت ظفر آیت بخراسان
در حرکت آمده بر سلطنت کند لاجرم چون فصل خوش تماشای بیلاق بگذشت و بامتداد آن کشته گشت آن موکب ظفر قرین متوجه دار
السلطنه قزوین گردید زمستان آن سال در دار السلطنه مذکوره بسر آوردند تا آخر روز یکی خان و مصطفی خان با لشکر بیشمار تاتار
بسر شیروان آمده و چون بمصاف امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ بیگلربیگی شیروان پیکر خان نیز از امرا بعضی
امرا که ولایت چند نفر از امرای قاجار بعنایت شده بود امام قلی خان از عهد ایشان الکا شیروان را بر عهده لشکر تاتار سپاهی کرده و لشکر
جبهه داشته و ما پیکر خان و سایر امرای شیروان فرستاده بود و بعد از ترتیب عساکر تاتار عثمان پاشای سردار بر نقیب بحرف
عسکر بیشمار و لشکر روم و ارباب [illegible] بر سر کرده با تجنید سپاه تاتار بدر بند شیروان روان نمود و روزی چند
جنود بیشمار ساکر تاتار بجهت شماخی رسیدند پیکر خان بیگلربیگی شیروان باتفاق امرای تابین سپاهی که داشت ساخته کرده
ملاقات مقابله مخالفان بر ابر یکدیگر جنگ سپاه گرفتند اما آن تماشای دشمنان بیکدیگر پیوسته منصور مرغی که در میان
مطابق دلخواه نشد و چون لشکر تاتار هر روز لشکر بقصد جان یکدیگر دست بیغار بر تیغ و خنجر برده تازه جوانان در معرکه
و شیر شیروان و غازی بیگر امام قلی خان که در معرکه میدان عثمانیان قزلباش بهادر و بهادران و دلیر نام و از ایشان بود شمس تبریزی
بمعرکه آخر دولت تمود و ملک اعتمام عثمانیان ایشان فوج از تاتاران قاجار دولت شاه کرده پیک تباه گشته دفع شد
گردان دولت گرفتار شدند بیکی پسر از تاتاران سر تبر دست بیک بیگ یکشنبه صحرای دشت قبچاق را بوزغن بیرون بر عکس پیکر خان و امرای شیروان
در حوالی گریوه خان با بقیه لشکر تاتار شکست حال انعیار بخشید و نگار بر بادپای فرار سوار شده خود را بحصار شماخی رسانید تا چون نفرستید
بود که چند روزی ملک آن تصرف شد باین دولت آن ولایت نشان پیروزی رفته بجهت تسخیر آن ارکان دولت قیصر در آید بالکلیه
کوکب اقبال پیکر خان بتغرب این فتح نمایان سر بر زد و نقاب کشیده بعنایت و تربیت خاقان علیین آشیان مصاف سرافراز گردید بکشت
چشم بدنهاد نکار خود کرده و در این سال بعرض رسید که خان بدبا آخر بخشید بدر خلیفه انصار اوتار داغستان بجهت [illegible]
ایالت شیروان متمکن شده مطلق العنان در آن نواحی بر اثر پیکر خان بجهت جا و مال روان کرده و بعد از نفوذ خلیفه انصار چون تمام
ولایت ظفر شعار شهر بار با حقاق بر ساحت ولایت عراق تابان شد بود از امرای قزلباش کسی در ولایت شیروان اقامت نتوانست
گذاشتن زیرا بوم تصرف پاشای روم در آمد چنانچه بعد از این در محل خود گذارش یابد انشاء الله وحده العزیز دیگر از سوانح اینسال ابتدای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایلم کردند

ایلم کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجهة ضبط و تسخیر در آورند و اگر سلسله جنبان این سفر افزودن قدر شاهزاده عالی گوهر در آن کشور است از آن جهت بیم امرای خراسان

بیشتر از بیشتر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دارالسلطنه هرات روان شده [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرشد قلیخان [illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر توجه رایات [illegible] ظفر شعار بجانب دارالسلطنه هرات و وقوع محاربه میان سپاه عراق و لشکر خراسان [illegible]

[illegible]

کنند و از هر جا محفوظ و در میان آورده بعد از گفتگوی بسیار با آن قرار دادند که چون علیقلی خان و انصار و اعوان او از نقل مکان

موکب ظفر نشان پادشاه [illegible]

[illegible]

کردند [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان کشته شدن میرزا سلیمان در وقت مصاف با علیقلی خان و مراجعت موکب همایون بصوب صوب عراق از مملکت خراسان

چون میرزا سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جای کرفتن [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اخبار خراسان از بلخ ... مسموع گردانید و چون ... [illegible]

[illegible]

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان خاقان علیین آشیان نوبت دویم به بلاد آذربایجان و ... [illegible] ... ترکمان حاکم دار السلطنه تبریز ... [illegible] ... ترکمان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در اجمال احوال امرای خراسان در حین

در بیان اینکه ایشان بمقتضای قضا و اراده خالق ارض و سما

[illegible]

وا نهاد عزیمت نموده از راه کلات خود را بخراسان رسانید و چون بدار السلطنه هرات فرستاد و تا مطالب بعد از [illegible]
و مخواه باشد بجامع ملتمس رسانید و چون شاه [illegible] هرات رسید و بجای [illegible] آنحضرت سرافراز گردید بعضی از [illegible]
شاملو که [illegible] مرشد قلیخان [illegible] ایشان [illegible] بعد از [illegible]
در [illegible] و [illegible] مرشد قلیخان
خان [illegible] تمام [illegible] شاهزاده عالم و عالمیان سرافراز [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] ایشان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
جلال سلطنت [illegible] احکام [illegible]
نموده ایشان [illegible] شاملو [illegible] ایشان مرشد
قلیخان [illegible] علیقلیخان متوجه هرات [illegible] سعادت [illegible] حضرت
خود کام [illegible] علیقلیخان ملاقات نموده علیقلیخان [illegible] احترام [illegible]
[illegible] شاملو [illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible] هرات [illegible] مرشد
خان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
کرد [illegible] مرشد قلیخان [illegible] علیقلیخان
[illegible] شاملو [illegible]
[illegible] هرات [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هرات
[illegible] علیقلیخان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] شاملو [illegible]
[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] ابراهیم خان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ابراهیم خان [illegible] مرشد قلیخان [illegible] هرات [illegible]

دسپار

دو سال ابواب وفاق و اتفاق بر روی یکدیگر بگشودند [illegible] تا کار
بجائی رسید که [illegible] شاملو علیقلیخان [illegible] شاهزاده عالم و عالمیان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] موافقت و اتفاق [illegible] نظام و انتظام مهام [illegible]
دست [illegible] ساخت [illegible] علیقلیخان [illegible]
که [illegible] مرشد قلیخان [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] امرای خراسان [illegible] مرشد قلیخان [illegible] حکومت [illegible]
نمود احکام [illegible] شاهزاده [illegible] شاه زاده [illegible]
[illegible] هرات [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] شاملو [illegible] علیقلیخان [illegible] وفاق [illegible] اتفاق [illegible]
چون [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] بر روی یکدیگر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] عداوت [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
نموده [illegible] مرشد قلیخان [illegible] علیقلیخان
خان [illegible] الله [illegible]
خان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] مرشد قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible]

مولانا مجنون بود و در آن چند روز جرم ناکرده اورا بعفو و اغماض معزز و مطلق العنان ساخته بود از آنجا که عداوت و ملال
که از تعب در خاطر داشت بیشتر از اشتعال نایره قتال و جدال صف سپاه علیقلی خان را بیرون کرده با فوجی که همراه داشت بعزم
معاونت بمعسکر مرشد قلی خان گذاشت و این معنی باعث دلشکستگی غازیان شاملو و تزلزل پای علیقلی خان و سلسله جنبان
جرأت و جلادت بهادران استاجلو و لشکر مرشد قلی خان گردید که داوران ایشان از تیغ و سنان بدست دگر پا رسیده علیقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] چون صبح کشاده پیشانی و چون آفتاب [illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

رباعیه [illegible]

[illegible]

از جمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحرکت [illegible]

بنظر رسیده که معمورهٔ [illegible] تبریز ابنیه‌های مشهوره خصوص مسجد [illegible] و بعد از چندگاه بزلزله خراب [illegible]

متوکل [illegible] تجدید عمارت آن پرداخته [illegible] القائم بامر الله در سال چهارصد و [illegible] ابو طاهر منجم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالیجناب

[illegible]

الغرض بعد از حرکت ایشان با افغان [illegible] بر مرکبان سوار شده از راه غیر معهود بالای کوه [illegible] مقصود [illegible] بار اقامت
کشودند [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده عالیشان [illegible] بلا توقف [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شاهزاده [illegible]
این [illegible] **مصرع** تفاوت [illegible] تا آسمان [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] **مصرع** [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] **گفتار در ذکر توجه شاهزاده دشمن شکار بدار العراق بمطالبه آنحضرت**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طایفه شاملو در آنکه در بعد از فتح این قضایا چون خبر ورود اسمعیل قلیخان بدیشان رسید و خان احمد والی گیلان که در آن ایام
رعایت و عنایت کسان بدیشان چون معتمدان نموده بارسال غله و علوفات ابواب مهمات نوازش میکرد اسمعیل قلیخان را دلجوئی کرده
و امرای عالی بعد از آنکه خاطر از هر جهت از اسمعیل قلیخان و اتباع مطمئن کردانیده مصلحت در آن دیدند که لشکرهای گیلان بسرحد
قزوین کشیده در اطراف و جوانب قزوین اقامت داشته باشند تا بند که بجرم نافرمانی... تهمت جرأت نسبت بخانه
کشانیدند چون این تدبیر خطا... بصوابدید ایشان ... شریعت ... امر بفرمودند تا بحث جمعی از سران ... و بر اولاد
قزلباش و جهات و اموال ایشان را به باد فنا و غارت دادند و این معنی باعث آن گردید که سایر الوسات از ایشان رمیده و رخصت
انجال ... کشیده و بعد از تاخت و تاراج الوسات مذکوره عزم آن داشتند که نسبت بایشان ... اوباقات همین طریق مسلوک
کنند که ناگاه ... حکم قضا نفاذ خبر مسرت اثر ورود موکب شاهزاده عالمگیر ... بقزوین ... بعرض ... رسید
با ایشان رسید و این رعایت که در پیش داشتند کار دیگر نیافتند بعزم مقابله و مقاتله آن سرور ... شتافتند و چون
خبر وقوع این قضیه بعرض ... اسمعیل قلیخان بدیشان رسید جلادت شاهزاده بلند اقبال رسید که از مطلب اسمعیل قلیخان بصوب ...
روانه گردانیده و اسمعیل قلیخان بموجب فرمان اعلی پادشاه مقیدا ... نظام بعسکر ظفر اثر پیوسته ...
در سرانجام کوچ ... تکالیف ... جهات ... شاملو رخصت و غارت
شده بود آنحضرت اندیشه چون ایشان در آنکه ... دست ... تاراج ... شده ...
دعوی ... اسمعیل قلیخان ... شاملو ... عنایت ... آنحضرت ...
بعرض آنحضرت رسیده بود که اکثر غازیان شاملو پیاده ... ایشان ...
برای تعلیم اولیای ... که ... تمامی ایشان را سوار کرده اند ...
... بعد از ...
ابواب ... شاهزاده بلند اقبال ... ایشان ... کرده ...
الطاف ... شاهزاده ...
جمعی ... در ... آستان جاه و جلال ...
... سلطان ...
دیگر ...
استطاعت حرکت ...
...
...
سلطانیه ... شعار لشکر ظفر شعار ...
امرای ... ایشان ...
بسر ... ایشان ... خبر قرب وصول ایشان ... بسامع جلال شاهزاده

بلند اقبال پیوسته نفس مرام ... صاحب قلعه کرد ... سلطانیه و ... مطابق ... دولت و اعلام فتح و نصرت از سلطانیه
بصوب ... پیرهم ... قلعه ... فرموده چون در زمان ... سپاه منصور خبر ...
معاندان ... شاهزاده عالم و عالمیان ... صفوف ... لشکر ...
استاجلو ... طایفه استاجلو ...
... سلطان ... شاهزاده ...
... استاجلو ... اسمعیل قلیخان شاملو ...
... شاملو ...
... شاهزاده ...
...
لشکر ...
... شاهزاده عالمگیر ...
آن قوم ...
...
...
...
... آنحضرت ...
...
...
... سلطان ابوسعید ...
... سلطان ... شاهزاده عالم و عالمیان ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

بمعرکه نهاد و بموضع پیوست که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفتار در ذکر وقایع مسرت آثار که بعد از آن فتح نامدار در معسکر ظفر شعار روی نمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

اقبال دامنه جاه و جلال آنحضرت به صوب عراق در حرکت آید تا الوار [illegible] بهات [illegible] و اتفاق [illegible] ترکمان [illegible] ظفر نشان [illegible]
تا جان داشته باشند [illegible] که آنحضرت سر [illegible] لطفعلیخان چون جاه و جلال [illegible] قولخان [illegible] خود و کرد
با اعانت کلیم [illegible] خود شاهی [illegible] داشته [illegible] کمال الوار [illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible] بخدمت [illegible] باعث شدند [illegible] جلالی که [illegible] ارباب ثروت و سامان کاشان را
[illegible] کرده مال الطلب [illegible] جمع آمده [illegible] خدمت [illegible] دو ملیون [illegible] داده [illegible]
کاشان [illegible] تقی خان [illegible] خود [illegible] خانان [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] حکومت کاشان [illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] کاشان [illegible]
آن [illegible] حکومت کاشان [illegible] تقی خان
[illegible] کاشان [illegible]
کرده [illegible] کاشان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] خراسان
بسلامت کاشان [illegible] آن خواهد شد [illegible] و نهایت بعید **تا پیشرفت کار امرای**
افشار [illegible] یوسف خان [illegible] العباد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] شاهزاده [illegible] جلال [illegible]
[illegible] حاکم کرمان [illegible] ولد خود [illegible]
[illegible] یوسف خان [illegible]
[illegible] یوسف خان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible]
حاکم [illegible] یوسف خان [illegible] به اتفاق [illegible]
[illegible] امرا و ارکان دولت [illegible] خراسان [illegible]
خاقان [illegible] کرده [illegible] داشت [illegible]
[illegible] ولیخان [illegible]

ایشان [illegible] شاهزاده [illegible] سری در آنجا طریقت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] لطفعلیخان [illegible]
جلالت [illegible] السلطنه [illegible]
شاهزاده [illegible] ظفر [illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible] ابوطالب میرزا [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible]
ایشان [illegible] خانان [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible]

و آقایان ذوالقدر در مخالفت امرا معتقد به [illegible] دیگران شعار جهانگیری چنان ساختند و کسان با پیشکش فراوان بحضرت آمدند
کردند شان خاقان گیتی‌ستان روان نموده ابواب عنایت و مرحمت بر روی [illegible] قلی خان گشودند [illegible] روز [illegible] دولت
نظام میرزا [illegible] الله ولد میرزا سلمان در حکم ایالت فارس باسم محمد تقی خان [illegible] بجهت ایشان ارسال یافت آقایان ذوالقدر
نظر به عنایت جانب خاقان علیین آشیان [illegible] در تعمیر [illegible] جرأت نمودند [illegible] نموده از
[illegible] و سنگ [illegible] پیوند [illegible] ایشان رسیده [illegible] خاقان گیتی‌ستان [illegible]
اما الخلاف اهل مرحوم اصفهان بطریقی [illegible] آنکه چند سال قبل از انتقال شاهزاده شهادت مآب [illegible] فرهاد [illegible] امان از [illegible]
حضرت [illegible] بلدۀ خلد نشان تمام [illegible] حکومت و استقلال [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سادات [illegible] داده بود و چون واقعۀ شهادت آنحضرت باعث [illegible]
هر ولایت گردید [illegible] حکومت اصفهان به [illegible] خان رسید میرزا محمد [illegible] خود [illegible] آن بلده [illegible] کردانید
و چون [illegible] میرزا محمد [illegible] فرهاد آقا کشیده و چون میرزا محمد [illegible] بوده
[illegible] اصفهان ساکن بوده [illegible]
تمام [illegible] استحکام قلعه و انجام [illegible] میرزا ابوطالب میرزا [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] فرهاد آقا [illegible] دارالسلطنه قزوین با ارکان دولت [illegible] رسید میر جعفر
[illegible] فرهاد آقا [illegible] اصفهان فرستاده [illegible]
[illegible] فرهاد آقا [illegible] فرهاد آقا [illegible] اصفهان
[illegible] خاقان علیین آشیان
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اسمعیل قلی خان و میرزا محمد [illegible] حکومت اصفهان [illegible]
[illegible] کلک وقایع نگار [illegible]
مجملا بعد از [illegible] شاهزاده [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] جعفر پاشا [illegible] قلعه تبریز [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] دوستان [illegible]
[illegible] انتظام [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
عراق [illegible] جهانگشا [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]

کلستان جنان

کلستان جنان [illegible] روان کردید گفتار در ذکر حال امرا و ارکان دولت پادشاه ستوده خصال و شاهزاده
خجسته فال ابوطالب میرزا [illegible] ذکر یافت که بعد از جلوس ابوطالب میرزا [illegible] اصفهان [illegible]
بدارالسلطنه قزوین [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان در حال [illegible] قلی خان [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلک وقایع نگار [illegible] انتظام مهام دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible] فرهاد آقا [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible] دارالسلطنه قزوین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] فرهاد آقا [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل قلی خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] خان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] اسمعیل قلی خان [illegible] خان [illegible]
[illegible]

کرده با اسمعیل قلیخان ... [illegible]

[illegible]

بپذیرد ... [illegible]

[illegible]

لیکن لطف الله خان بنابر مصلحت کوشید که تا شاید ظفر یابد چون ایشان مخالفت و نافرمانی آن دو را آگاه کرده بودند بیم از پیش داری
ابواب تسخیر حصار را بر روی آن مرحوم بسته بودند کشادند و در لوازم قلعه کوشی مرام سعی و اهتمام بتقدیم میرسانیدند تا بسیار
بخندق رسیده کار بر مرحوم حصار دشوار کردید و در اثنای این که بودار از جانب اصفهان اخبار وحشت آثار بر وی که ظفر شعار
رسیده باعث تعویق تسخیر حصار کردید بعد از حصار اجتماع الکر چون خبر گرفتن نادر میرزا آقا بابا دار السلطنه اصفهان رسید و خبر
یک غلام که از اقوام مرزها دو آقا در سرکرده ملازمان مرحوم بود از مواضعه کرفتاری مرزها دو آقا خبردار کردید چون بحفظ
محارست قلعه طرید قیام داشت ابواب قلعه را بر روی ملازمان محصلان مسدود نموده رایت مخالفت و نافرمانی افراشته
و با ملازمان کلمه مصاحبت اجرا ننموده ابواب تحصن و قلعه داری بر روی خود کشوده [illegible] میرزا محمد بیک چون جرأت
ننهاده سری ملازمان [illegible] داشت احدی نبود که [illegible] سادات عالی درجات که از
جمله نقبا آن ملک و سادات حسینیه شهر بودند با اثاث کشیده بودند الکر مرحوم اصفهان [illegible] تعظیم
و احترام [illegible] سری سعادت [illegible] دست از ملازمان [illegible]
ابنوه از [illegible] قدر [illegible] حسینیه شهر [illegible]
الله [illegible] سادات حسینیه مرحوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر [illegible] سادات عظام [illegible] الاسلام بوده [illegible] سعادت [illegible]
غارت [illegible] میرزا محمد [illegible] در اصفهان [illegible] کاشان
[illegible] سلطان [illegible]
اصفهان [illegible] سال [illegible]
[illegible] سلطان
میرزا [illegible] باصفهان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
هجوم [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خان [illegible]

[illegible]

بهانه آمده بود این معنی را مغتنم شمرده با اسمعیل قلیخان توسل نموده و محقر پیشکشی با چند نفر از مرحوم معتبر خود بدرگاه خاقان
داد که فرستاده [illegible] خود را با اسمعیل قلیخان پیغام داده [illegible] سالک [illegible]
خاقان علیین آشیان و ابوطالب میرزا مشرف کردیده بخدمت علیقلیخان رسیدند و [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
قلعه را [illegible]
[illegible] شهر و قلعه [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] داخل شهر شده بار
اثاث [illegible] سادات حسینیه [illegible] شاهزاده [illegible] آسمان [illegible] علیقلیخان
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قلعه [illegible] علیقلیخان [illegible]
قلعه [illegible]
[illegible] ابوطالب میرزا [illegible]
علیقلیخان و اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلیخان سلطان [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیقلیخان [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] اصفهان [illegible]

یکرد

منصور موکب مسعود بآن حدود چون مرشد قلی خان کرمیان ایشان فرستاده آن جماعت را بانقیاد و اطاعت دلالت نموده بود [illegible]

[illegible] باطاعت و متابعت در آمده [illegible] باستقبال الویه جاه و جلال فرستادند چون شعشعه [illegible]

[illegible]

ابن حدیقه مبین نظام در آغاز [illegible] حدیقه [illegible] تکالیف کلک [illegible] الله

[illegible]

نظم یارب این آئینه [illegible]

بهار دولت پادشاه [illegible]

[illegible]

علی الله [illegible]

هذه الحدیقة الرابعة من الروضة الثامنة [illegible]

[illegible] علی ید العبد الضعیف

المحتاج الی رحمة خالق الارض و السما

محمد رضا [illegible]

[illegible]